

153

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۵۳

جلد ۲۷
شماره ۱۱ - ۱۸۱۱

شرح قصده عیسی بر ماری نوحه دار
از آیت الله بن محمد حیرتی. بی نظیر
احتمالاً از میرزا علی از قاضی خرمی
چاپ شده /

معلق بر لایحه

مقتضی وزارت
همان در فرار از

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۲۵۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	شرح قصده عیسی
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۵۶۵۶
شماره ثبت کتاب	۹۱۲۰۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

جلد ۲۷
۷۹
۱۳۱۱ - ۱۳۱۲

شرح قصده عیسی بر کانی
از امام علی بن محمد حریری
احتمالاً از میرزا علی
چاپ شده

معلق در قصر
قصده عیسی
همان در قرائت

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۲۹۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	شرح قصده عیسی
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۵۶۵۶
شماره ثبت کتاب	۹۱۲۰۳

۲۵۷

شرح فضله عینه

شاعر فاضل قدس جلیل طهر عظیم شان سید الشعراء

امام علی بن محمد الحمیری

علیه السلام

مکتب اعلیٰ کتب و خط
تهران



۲۱۷

۲۸۱

التبديع والبيع

والتبديع والبيع

تسليم

شركة



مكتبة

١١٢

۱۵۹۵۹
۹۱۰۲



فطرت خدا داد خویش را غبار امیز داشته آخر الامر به معین
دلالت حضرت سید محمد باقر و هادی الخلائق امام جعفر صادق
صلوات الله علیه چرخ عارضی اندیشه ناصواب را از جامه
فطری استعداد خاطر حق شناس شسته اختیار مذهب حق
جعفری نموده این بیت مطلع ایاتی چند است که بعد از رجوع
بمذهب حق گفته و کرد و غبار شک و ارتباب را از راه کیش و
مذهب خود بدان رفته **تَجَعَّفْتُ بِأَنَّمُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَأَقْبَلُ**
أَنَّ اللَّهَ يَعْقُو وَيُفْقِرُ یعنی جعفری شدم و اختیار مذهب
امام جعفر نمودم بنام خدا و خدا بزرگتر است از آنکه او را وصف
توان نمود و یقین دارم که خدای تعالی در میکند و می آفریند
یعنی بعد از بازگشت بمذهب حق خدای عز و جل آنکسها
در میکند و کسانهای امرزد و علانته حتی طالب شاه در کجا
خلاصه که در بیان احوال رجال تا ایفای نموده فرموده که او
ثقة جلیل القدر عظیم الشان و الهی است بحمد الله و در
کتب معتبر رجال مذکور است که او از کیسانیت رجوع نمود
و صاحب کتاب یلک و یخل که او را از کیسانیان شمرده همانا از انبیا
حالش خبر یافته از خاتمه احوالش خبر بوده یا در نقل احوالش

مسأله غوده و بعضی از تعلیبات و در امر تشیع نقل نموده اند
 که روزی در شیعی و شخصی شیعی با هم نزاع نمودند در فضیلت
 امیر المؤمنین و ابی بکر لعین و بعد از طول نزاع آن فرار دادند
 که هر که اول بان بایشان دوچار شود او داران سازند حکم نما
 اتفاقاً سید خیری بر آستری سیاه سوار پیداشد و ایشان
 او را ندیدند و اتفاقاً متوجه او شدند شیعی میادرت نموده
 لبید گفت که اصل کن الله میان ما دو نفر اختلاف و فاضله
 من میگویم که علی بهترین مرد است بعد از پیغمبر صلی الله علیه
 و آله سید پیش از انعام کلام بیتاب شدن فرمود که پس ای دلانرا
 چه میگویید بجماعتی که بفرستید و رجوع از کراهی کیانیت
 و اختیار مذهب جعفری و مداحی اهل بیت علیه السلام
 مشهور و معروفست و اگر چه استین جالبه تقوی او چنانکه
 نقل نموده اند خالی از لایب بعضی مناهی نبوده و دیگر در آن حضرت
 صادق علیه السلام هر چه شامل حال او شده و کلامی امیر المؤمنین
 ندارد احوال او نموده چنانکه روایت شده که در آن حضرت
 روی او بر و تارشد پس شنیدند حاضران که بر زبان آورد که
 اهلکذا بقول او ایانکه با امیر المؤمنین پس آنکه دو نفر چنان
آنچنین میکنند نسبت به جوانان ایام مومنان

آنکه اینها را
 از آنجا که
 در آنجا که
 در آنجا که

شب چهارده سفید و نورانی شد و چشم کشود و ابیاتی چند که
 دلالت دارد بر حضور حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 در آن حال و بخت شیعیان از آن احوال چنانکه مدلول احادیث
 و اخبار کثیر میتوان است بر خواند و کلام طیبه بر زبان آورده
 جان بحق تسلیم نمود و در بعضی اخبار چنین وارد شد که آنجا
 او را در وقتی بود که بر مذهب کیانیت و مرتکب بعضی اشتباهات
 نیز بود و او را چارچوبی شد بدعا عرض و در پیش سیاه و حالش تابنده
 پس حضرت صادق بر این او شرف حضور را نفاذ داشته نظر این
 سخن را که ایادوستان شما چنین میکنند آنحضرت گفت و آنحضرت
 فرمودند که مذهب حق را از خدا تعالی اخذات را از تو فرغ
 نموده ترا حجت کند و در بهشتی که دوستان خود را و جدا نموده در آن
 پیر آنگاه از مذهب کیانیت رجوع نموده مذهب حق جعفری را
 شعری صد که بجهت ما بنم الله را که مذکور شد در آن بارگشته
 و هنوز آنحضرت از پیش او دور نشد بود که عرض او تخفیف یافته
 برخاست و بنشست و این حدیث و حدیث سابق باندک زیاده
 و کم و فی الجمله اختلافی در الفاظ یا اشعار الهیه بحجت حضرت
 امیر المؤمنین و حضور آنجناب مستطاب در حالت موت که در حدیث

سابقه اش و بدان شد در کتاب رجال شیخ محمد رشتی که از کتب معتبره
و مؤلفان آن معتبرین علماء شیعه است مذکور و سطوت
و محکمست که مضمون هر دو روایت وقوع یافته باشد و تاریخ
وفات او مخالف نموده اند بعضی گفته اند که در سال یکصد و
هفتاد و نه از هجرت در بغداد وفات یافت و بعضی احوال و را
چنین ضبط نموده اند که مولد او در سال یکصد و پنج و وفات
او در یکصد و هفتاد و سه بود و چنانکه مذکور شد اگر چه روای
قصاید و اشعار در مدح اهل بیت اطهار بسیارست ولیکن
در شان یک قصیده او و وحدت وار شدن که با بختی و زن
که اقتدری القصیده فاخر چون سلسله در پاره در پله
میزان اعتبار بسیار است و اشعار چنان پذیرفته اند در
مقتضی این رساله که موضوع بحث از برای ترجمه و شرح قصید
مزبور آن دو وحدت را این دو مینماید یکی حدیث شریفست که
روایت نموده آنرا شیخ جلیل القدر آخوند مرعشی نجفی که شیخ محمد رشتی رحمه الله
از فضیل زبان که او گفته که داخل شدیم بحضور ابوعبید الله
یعنی امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آنکه کشته شده بود و زید
بر جلوس الحسین علیه السلام پیروز گردانید که در اندرون خانه دیگر

کتابت شده است و در کتاب رجال شیخ محمد رشتی که از کتب معتبره و مؤلفان آن معتبرین علماء شیعه است مذکور و سطوت و محکمست که مضمون هر دو روایت وقوع یافته باشد و تاریخ وفات او مخالف نموده اند بعضی گفته اند که در سال یکصد و هفتاد و نه از هجرت در بغداد وفات یافت و بعضی احوال و را چنین ضبط نموده اند که مولد او در سال یکصد و پنج و وفات او در یکصد و هفتاد و سه بود و چنانکه مذکور شد اگر چه روای قصاید و اشعار در مدح اهل بیت اطهار بسیارست ولیکن در شان یک قصیده او و وحدت وار شدن که با بختی و زن که اقتدری القصیده فاخر چون سلسله در پاره در پله میزان اعتبار بسیار است و اشعار چنان پذیرفته اند در مقتضی این رساله که موضوع بحث از برای ترجمه و شرح قصید مزبور آن دو وحدت را این دو مینماید یکی حدیث شریفست که روایت نموده آنرا شیخ جلیل القدر آخوند مرعشی نجفی که شیخ محمد رشتی رحمه الله از فضیل زبان که او گفته که داخل شدیم بحضور ابوعبید الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آنکه کشته شده بود و زید بر جلوس الحسین علیه السلام پیروز گردانید که در اندرون خانه دیگر

کتابت شده است و در کتاب رجال شیخ محمد رشتی که از کتب معتبره و مؤلفان آن معتبرین علماء شیعه است مذکور و سطوت و محکمست که مضمون هر دو روایت وقوع یافته باشد و تاریخ وفات او مخالف نموده اند بعضی گفته اند که در سال یکصد و هفتاد و نه از هجرت در بغداد وفات یافت و بعضی احوال و را چنین ضبط نموده اند که مولد او در سال یکصد و پنج و وفات او در یکصد و هفتاد و سه بود و چنانکه مذکور شد اگر چه روای قصاید و اشعار در مدح اهل بیت اطهار بسیارست ولیکن در شان یک قصیده او و وحدت وار شدن که با بختی و زن که اقتدری القصیده فاخر چون سلسله در پاره در پله میزان اعتبار بسیار است و اشعار چنان پذیرفته اند در مقتضی این رساله که موضوع بحث از برای ترجمه و شرح قصید مزبور آن دو وحدت را این دو مینماید یکی حدیث شریفست که روایت نموده آنرا شیخ جلیل القدر آخوند مرعشی نجفی که شیخ محمد رشتی رحمه الله از فضیل زبان که او گفته که داخل شدیم بحضور ابوعبید الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آنکه کشته شده بود و زید بر جلوس الحسین علیه السلام پیروز گردانید که در اندرون خانه دیگر

کتابت شده است و در کتاب رجال شیخ محمد رشتی که از کتب معتبره و مؤلفان آن معتبرین علماء شیعه است مذکور و سطوت و محکمست که مضمون هر دو روایت وقوع یافته باشد و تاریخ وفات او مخالف نموده اند بعضی گفته اند که در سال یکصد و هفتاد و نه از هجرت در بغداد وفات یافت و بعضی احوال و را چنین ضبط نموده اند که مولد او در سال یکصد و پنج و وفات او در یکصد و هفتاد و سه بود و چنانکه مذکور شد اگر چه روای قصاید و اشعار در مدح اهل بیت اطهار بسیارست ولیکن در شان یک قصیده او و وحدت وار شدن که با بختی و زن که اقتدری القصیده فاخر چون سلسله در پاره در پله میزان اعتبار بسیار است و اشعار چنان پذیرفته اند در مقتضی این رساله که موضوع بحث از برای ترجمه و شرح قصید مزبور آن دو وحدت را این دو مینماید یکی حدیث شریفست که روایت نموده آنرا شیخ جلیل القدر آخوند مرعشی نجفی که شیخ محمد رشتی رحمه الله از فضیل زبان که او گفته که داخل شدیم بحضور ابوعبید الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آنکه کشته شده بود و زید بر جلوس الحسین علیه السلام پیروز گردانید که در اندرون خانه دیگر

بود داخل گردید پس آنحضرت فرمود که ای فضیل کشته شد و عم زید
گفتم ای فدای تو شوم فرمود که رحمت کند او را خدای تعالی
آگاه باش بدستی که او بود مؤمن و بود صاحب معرفت و بود دانشمند
و بود بسیار پیر و پستی که آگاه باش بدستی که او اگر ظفر می یافت
هر گز نه و فاسیخ آگاه باش بدستی که او اگر مالک میشد یعنی امر
امامت را هرگز نیت میدادست که چگونه قرار دهد آنرا گفتم ای سید
من ای شیخ نام برای تو شعری فرمود که مهلت ده بر من خود که
برده چند از بخت و دردی چند را کشتی و بعد از آن فرمود که
بخوان پس خواندم **لَا مَعْرُوفَ إِلَّا بِاللَّهِ رَبِّهِ** طایفه اعلام برقع
و این دو بیت دیگر از جمله این قصید را راوی نقل نموده که در حدیث
آنحضرت خواندم و ایستادن من بود در کتاب رجال که شیخ محمد رشتی نقل
انجام دیت مذکورست و چون تمام قصید انشاء الله شمر و حا
مذکور خواهد شد در مقام تعیین بیت اکتفا نماید و او گفته
که شنیدم آنرا که بزرگوار پس برده بلند شد و آنحضرت فرمودند
که این شعر را گفته گفتم پس بدست من فرمود و در حدیث دیگر
گفتم بدستی که دیدم من و او که نیت می آساید پس آنحضرت دیگر
بار فرمود که رحمت کند بر دست من دیدم که می آساید بنیاید

کتابت شده است و در کتاب رجال شیخ محمد رشتی که از کتب معتبره و مؤلفان آن معتبرین علماء شیعه است مذکور و سطوت و محکمست که مضمون هر دو روایت وقوع یافته باشد و تاریخ وفات او مخالف نموده اند بعضی گفته اند که در سال یکصد و هفتاد و نه از هجرت در بغداد وفات یافت و بعضی احوال و را چنین ضبط نموده اند که مولد او در سال یکصد و پنج و وفات او در یکصد و هفتاد و سه بود و چنانکه مذکور شد اگر چه روای قصاید و اشعار در مدح اهل بیت اطهار بسیارست ولیکن در شان یک قصیده او و وحدت وار شدن که با بختی و زن که اقتدری القصیده فاخر چون سلسله در پاره در پله میزان اعتبار بسیار است و اشعار چنان پذیرفته اند در مقتضی این رساله که موضوع بحث از برای ترجمه و شرح قصید مزبور آن دو وحدت را این دو مینماید یکی حدیث شریفست که روایت نموده آنرا شیخ جلیل القدر آخوند مرعشی نجفی که شیخ محمد رشتی رحمه الله از فضیل زبان که او گفته که داخل شدیم بحضور ابوعبید الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آنکه کشته شده بود و زید بر جلوس الحسین علیه السلام پیروز گردانید که در اندرون خانه دیگر

کتابت شده است و در کتاب رجال شیخ محمد رشتی که از کتب معتبره و مؤلفان آن معتبرین علماء شیعه است مذکور و سطوت و محکمست که مضمون هر دو روایت وقوع یافته باشد و تاریخ وفات او مخالف نموده اند بعضی گفته اند که در سال یکصد و هفتاد و نه از هجرت در بغداد وفات یافت و بعضی احوال و را چنین ضبط نموده اند که مولد او در سال یکصد و پنج و وفات او در یکصد و هفتاد و سه بود و چنانکه مذکور شد اگر چه روای قصاید و اشعار در مدح اهل بیت اطهار بسیارست ولیکن در شان یک قصیده او و وحدت وار شدن که با بختی و زن که اقتدری القصیده فاخر چون سلسله در پاره در پله میزان اعتبار بسیار است و اشعار چنان پذیرفته اند در مقتضی این رساله که موضوع بحث از برای ترجمه و شرح قصید مزبور آن دو وحدت را این دو مینماید یکی حدیث شریفست که روایت نموده آنرا شیخ جلیل القدر آخوند مرعشی نجفی که شیخ محمد رشتی رحمه الله از فضیل زبان که او گفته که داخل شدیم بحضور ابوعبید الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آنکه کشته شده بود و زید بر جلوس الحسین علیه السلام پیروز گردانید که در اندرون خانه دیگر

رستاق را یعنی نبیذی که در میان رستایان متعارف است آنحضرت
 فرمود که شرا بد است مگر کسی که غم آری باز فرمود که رحمة الله و فرمود
 که دشوار نیست بر خدای تعالی که بر سر زد و دستار زد علی را
 و در چندین شریف و نظایر آن از احادیث معتبره مانند حدیث
حُبِّ حَسَنَةِ النَّصْرِ معانی غنی دوستی رضی علی
 خصلت است بگو که ضرر نمی رسد با آن هیچ خصلت بد از برای
 شیعیان بشارت عظیم است که خداوند کریم جمیع مؤمنان را
 رحمت ابر المؤمنین و عین در هر که عقایدین هم محبت از امام
 المقتدر در هر حال تیمارد هم باز پسین ثابت قدم و تسخیرم بدارد
 و ظاهر است که غرض دای از استعداء خواندن شمر رفت
 آنکیزی و وسیله جری باشد نبیذی و اظهار حسن اعتقاد
 خود و تاثیر بودن از قضیه زید بوده باشد و ممکن است که این
 مطالب تسلیم و تسکین آنحضرت علیه السلام و از آن مصیبت منظور
 داشته باشد و رفت آنکیزی را بجهت است که در اول قصید
 ذکر خرابه دیار بحرین کسار و محو آثار منازل یار و یاد آوری
 کسی که با و علاقه محبت داشته و اظهار دلشکری و غمناکی خود
 نموده و این امور را تا قریب در طبایع می باشد و حضور صا که در مقام

ناظم بعد از ذکر این احوال بقیه نموده از یو قایم که و هم از اصحاب حضرت
 خیر البشر و مدعیان دوستی و ولای آن شفیع محشر در باب امر
 خلافت و مخالفت با آنحضرت و چون این امر عظیم باعث اختلاف
 امور خاندان نبوت و خرابی میان شوکت اهل بیت رسالت می نماید
 سخن بزی شهید که بلا و مبتلا شدن زید مظلوم از نوع کرب و بلا
 بوده و آنحضرت سخن زید را در میان داشته اند پس این اعتبار نیز
 مناسب و موثر است و تسلی و تسکین باین سبب می تواند بود که
 چون درین قصید حقیقت و علو شان حضرت ابر المؤمنین و
 هلاکت و بدی عاقبت دشمنان آنحضرت تبیان شده و ظاهر است که
 در نظر مظلومین با وجود علم قطعی بجات و رفع در جات خود
 و هلاکت و وبال و نشستی حال و مآل خصم بد فعال مصیبت محمل
 و آسان می شود و حال همگی اثر ظاهرین درین امور مانند حال آن
 سید الوصیر است پس تذکره یاد آوری احوال فرزند مآل
 انجذاب باعث آرام خاطر و صیبت زدگان اهل بیت می تواند بود
 هم باین اعتبار و هم اعتبار اجماع با قدا و پیروی آن مقدس اولیای
 در صبر و شکیب بر کار زمان و تحمل خارجهای معاندان و
 هر چند اصحاب عصمت با حاجت تغیر و تسلی اصدی نیست چنانکه

در بعضی احادیث نیز تصریح آن شده و لیکن راویان و مفسران
 خود نموده و اما حدیث دیگر حدیثی است که خود راویان
 مشرف به تفسیر است و بسلسله علی بن حماد الملقب بعمه التمیمین
 قاضی ابن القسوش شریف نقل نموده و لیکن نقل مذکور را مستند و کما
 رجال گفته اند و در نسخه معتبره از آن کتاب که در وقت الحنفی
 این اوراق در نظر بود موجود نیست شاید در اصل بعضی نسخ این
 یا حوالی آن موجود بوده یا در کتاب دیگر نظر شریف ایشان رسید
 و در حال نقل اشتباه شده و بعضی از اهلین حدیث مذکور را با
 اختلافی از بعضی مؤلفات شیخ جلیل القدر شیخ فخر الدین صاحب
 کتاب مجمع البحرین نقل نموده اند و بحال حدیث مذکور بر هیچ کس
 پناه قاضی بن القسوش را نقل نموده و چنین است که روایت نموده
 سلطان بن دبیان که روزی خدمت حضرت قسطلام علی بن موسی الرضا
 علیه السلام رفتیم پیش از آنکه دیگری از شیعه او حاضر شود پدرم
 که آنحضرت بطریق کوی گفتاری نماید سر مبارک پیش انداخته بگفت
 از من میخورد پس چون آنحضرت را دیدند فرمودند که در جای این
 دبیان همین ساعت رسول من بطلب تو میامد من بگویم که چه خبر
 بود یا این رسول الله فرمودند که خواهی عزیز دیدم ام که مراد

نور القدر

در بعضی احادیث نیز تصریح آن شده و لیکن راویان و مفسران خود نموده و اما حدیث دیگر حدیثی است که خود راویان مشرف به تفسیر است و بسلسله علی بن حماد الملقب بعمه التمیمین قاضی ابن القسوش شریف نقل نموده و لیکن نقل مذکور را مستند و کما رجال گفته اند و در نسخه معتبره از آن کتاب که در وقت الحنفی این اوراق در نظر بود موجود نیست شاید در اصل بعضی نسخ این یا حوالی آن موجود بوده یا در کتاب دیگر نظر شریف ایشان رسید و در حال نقل اشتباه شده و بعضی از اهلین حدیث مذکور را با اختلافی از بعضی مؤلفات شیخ جلیل القدر شیخ فخر الدین صاحب کتاب مجمع البحرین نقل نموده اند و بحال حدیث مذکور بر هیچ کس پناه قاضی بن القسوش را نقل نموده و چنین است که روایت نموده سلطان بن دبیان که روزی خدمت حضرت قسطلام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتیم پیش از آنکه دیگری از شیعه او حاضر شود پدرم که آنحضرت بطریق کوی گفتاری نماید سر مبارک پیش انداخته بگفت از من میخورد پس چون آنحضرت را دیدند فرمودند که در جای این دبیان همین ساعت رسول من بطلب تو میامد من بگویم که چه خبر بود یا این رسول الله فرمودند که خواهی عزیز دیدم ام که مراد

انطرب

انطرب و سوز و گداز دار و آنگاه فرمودند که دیدم که کرم باز
 صد پایه از برای من بر جایی نصب کرد و اندون من را لایق آن رفته
 از آنجا یکصدی سبز دادند ام که از غایت لطافت بیرون آن از
 اندرون ظاهر بود پس دیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله نشست و از جانب راست او جوانی خوبی روی و بیرون روی
 مردی پر پشت که از غایت جری موی ابروی او حاجت یا حسن
 او شد و اتفاقا او اسمعیل بن محمد حیرتی بود پس حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله وسلم بفرمود که سلام کن بر پدر خود علی
 بر ابطالب پس سلام کردم دیگر امر فرمودند که سلام کن بر
 پدران خود حسن و حسین پس سلام کردم دیگر فرمودند که سلام
 کن بر شاعران و ندیم ما در دنیا و آخرت اسمعیل بن محمد حیرتی
 پس سلام کردم آنکه آنحضرت آن مرد پیر که اسمعیل بود متوجه
 شد و فرمودند که عاده نای آنجری را که آن مشغول بودیم
 پس اسمعیل این قصید را بر خواند که کرم و یا لایقی کرم
 طایفه علامه کرم و چون این بیت رسید که قالوا لکن
 اطلنا الی من الغایة و الفرج حضرت رسالت فرمودند که
 کن ای اسمعیل آنگاه دست مبارک خود بچنان آسان برداشته

در بعضی احادیث نیز تصریح آن شده و لیکن راویان و مفسران خود نموده و اما حدیث دیگر حدیثی است که خود راویان مشرف به تفسیر است و بسلسله علی بن حماد الملقب بعمه التمیمین قاضی ابن القسوش شریف نقل نموده و لیکن نقل مذکور را مستند و کما رجال گفته اند و در نسخه معتبره از آن کتاب که در وقت الحنفی این اوراق در نظر بود موجود نیست شاید در اصل بعضی نسخ این یا حوالی آن موجود بوده یا در کتاب دیگر نظر شریف ایشان رسید و در حال نقل اشتباه شده و بعضی از اهلین حدیث مذکور را با اختلافی از بعضی مؤلفات شیخ جلیل القدر شیخ فخر الدین صاحب کتاب مجمع البحرین نقل نموده اند و بحال حدیث مذکور بر هیچ کس پناه قاضی بن القسوش را نقل نموده و چنین است که روایت نموده سلطان بن دبیان که روزی خدمت حضرت قسطلام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتیم پیش از آنکه دیگری از شیعه او حاضر شود پدرم که آنحضرت بطریق کوی گفتاری نماید سر مبارک پیش انداخته بگفت از من میخورد پس چون آنحضرت را دیدند فرمودند که در جای این دبیان همین ساعت رسول من بطلب تو میامد من بگویم که چه خبر بود یا این رسول الله فرمودند که خواهی عزیز دیدم ام که مراد

وكتبه الميرزا محمد علي آغا الشاهد عليهم وعلى آلهما السلام
 ان الغاية والمقصد اليه والى امير المؤمنين عليه السلام
 وقال اعلى الخط هذه القصيدة وموشعنا بحفظها فن
 حفظها صنفه له الحجة قال رضا عليه السلام ولم يرل حديث
 عليه السلام بكنها على ويردوها حتى حفظها ايت تمام
 مذکور وهر چند تا به ايات انشاء الله مفصل شرح خواهد
 شد وليکن چون در مقام فهمیدن عبارات منقول حديث
 توقف دارد بر دفتر مضمون ان بيت که چون ناظم اخبار
 از حضرت مفسر نزویه را موشد که توقف نماید خلاصان الشرح
 عبارات منقول مرقوم میشود ناظم اشعار درین بیت بیان نموده
 که چو بنیاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ع من است
 نموده که ایشان اعلام و بایده که بعد از اتصال اخبار از اخبار
 فانی عالم باقی خلیفه و جانشین او و پشت و پناه است که کیت
 و چون این بیت را خواند بخوبی که مذکور شد آنحضرت او را
 امر فرمود که توقف نماید و دست بسوی آسمان برداشته فرمود
 که ای خدای من مولا ی من درستی که تو کاهي برایشان ایضه
 بر اصحاب من و بر من که اعلام نمودم ایشان را که مرجع و پناه دینی

است

۱۰

است و اشاره نمودند بر دست مبارک خود بچنان ابراهیمین
 علیه السلام بعد از ان حضرت امام رضا علیه السلام میفرماید که
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمن فرمود که ای علی حفظ
 کن این قصید را و هر کن شیعه را را بحفظ آن و بپوشیدن
 علیه السلام یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ان فرمود
 آنرا تا آنکه من بمحاطه کنم تمام شد نقل حدیث مذکور اکنون
 هنگام آنست که شروع شود در ترجمه و شرح ايات قصید
 و قصیده ایت **لا ادری باللوئی مریع** طایفه اعلام بلفع
 مرقوم و در هر دو از این بیت که موشد است در دفتر مضمون
 سفت و خارجین جاری شد که در اول قصاید اغا از غزل
 سراوی نماید بخوبی عشق و عاشقی و ذکر حسن و جمال و ابیجی
 و منازل وصال یا شکوه دورکاری و وصف خزان و بهار و
 امثال این سخنان چه غرض او چه غرض او را خواهد مستی بر او
 یا بر بصوات تحقیقه و بعد از غرضه از این بقوله بفرموده مناسب
 انان اسلوب کلام نقل نمایند بیکر مدح و در بیان شمرای
 عرب افتتاح قصاید بیا منازل و آثار و ارباب اخبار اظهار
 در دنیاکی و تحسیر رجوع شدن رسوم و فتنای منازل و موانع



هر چند در اول موی
 و در هر دو مورد که موشد

بسم الله الرحمن الرحيم

انامت دوستان شب و عظم داشت چنانکه بعضی از سخنان ایشان
در مطلع قصیده گفته که آن مترک حبیبه در فلان وادی ایست
مانده اثری که در خشنودگی و لطافت دارد مانند بقیه نقش حال
عارضی که زن آن عرب بر پشت دست بوضعی خاص نقش میکند
و بعد از آن اظهار چاقی خود کرده از خیالی بخیالی و از حال به
خیالی انتقال نموده و در دیوانهای اشعار فارسی نیز از قصیدها
معرض و درامدهای خوش اسلوب اثر پذیرد و بدست صادید
عجیب و این سید شعر اینر متابعت سنت سابقین نموده بگوید
که کم عمر و پاک کفایت حبیبه و افعی یا خیالی اوست در لونی منزل
و با اوست بهاری که محو و مندس شدن و تغییر یافته نشانیها
آن و آن مکان از منزل کن بیان و اهالی و آب و گیاه و هر چه بآن
تمتع توان یافت خالی شدن و لونی زمین هواری را میکنند که
در یکستانها در دنیا لعل رنگ واقع شده باشد و کج منزل
بهاری و قشلاق را گویند و بعضی سایر الفاظ از ترجمه و افعال
و بعضی بیت را باین اسلوب نیز تقریر میتوان نمود که در مقام خلاصه
بجز دیباچه صاحب کی گوید که ای مفتون هوای آن پرده نشین
نه از خانه دل و ای صاحب لعل چیت منزل از حال این منزل را نقل

بسم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

سایه و بلورم و مقتضای حال قیام می نموده باش و بزیر دگرگشت
این باغی که این ساکنان در آن می کشود باش یا آنکه اظهار آن
نموده باشد که چون با مقام رسیدن او را بدینا و و کران رکاب
دست داده در مقام حد و خواهر و التماس بکشت و توغشان و فضا
و هر اهل این خور و این زبان آورده و خطاب با ایشان نموده چنان
شاعر عجم گفته که آن سرگوش آلفانی که گشتن مشکلت ای فقی
اوست که کاخ امارت در رکبت و این اسلوب در کلام علم و غیر
که آن شاعر فصیحی عربیت در صریح مطلق که بفصاحت
بلیغ معرفت و آن نیست و قفا بلیغ نیز ذکر می خد و
منزل یعنی ایستید یا البته ایست یا ایست یا ایست یا ایست
از یاد دوست و منزلی که آن دوست و شعر سید را از ستم نام
نیز حمل میتوان نمود که بسبب عدم دیدن و ورود آن مکان در اول
امر از سر تا دانی و ناشناسی و شک و اشتباه در امر آن منزل از
حال آن سؤال نموده باشد یا دانسته و نادانی را بر خود بسته
بنابر آنکه که مذکور میشود و حقیقت را بر سیده باشد و تقریر
سؤالش باین عبارات میتوان نمود که آیا این منزل که حال را با چنان
کشید و این را باین اشیاء و صفات که کردید در این منزل که غم نموده

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

و زیاده و تبدل اوضاع
آن بر هر زمانه

الماده کلام دل چند از خرابی داده که دست زبان سفت کرد و کلام
 دیر و درست جای فرغ افتاده از آن بیم آسای می شود
 و شمع حرم حرم و خویشیت که ام عرو بوده باشد یا جایگاه دیگر
 و مناسبت این سیاق این شعر فارسیست پایم پیش از این که بفرود
 یار از خبر دهد که این جلوه که کیت و نظیر این کلام بعنوان
 استفهام صریح در اول قصیده دیگر که او نیز از شاعر فصاحی
 عربیت دارد شده و چنین گفت که ای انا ام او فاست این اثری
 تیره و نه شده که بعضی کوی نیست یعنی جوابی و از غیبت اندکست و
 بعضی سخن از غیبت از دل غیبت اندر و در خیال صاحب منزل
 غیبت انداد و حسن استفهام در بنواضع هر چند طایفه غیبت
 باشد ظاهر است چرا و از خبر تو دشت میدهد و دلالت
 میکند بر اینکه تمام بسبب اغرایت که پیش نداشت و سوال
 از حال آن نمودن دارد بلکه در مقامی که محقق باشد که مطلب
 معلوم است نتجahl نمود و سوال کردن لطیف است و این
 اسلوب را نتجahl العارف میگوید و از محبتات شمرده اند چنانکه
 شاعر عربی گفته تا الله یا طیبیا یا العاج قل لک لیا لای تنکن
 ام لیا لای من اکثر یعنی بخدا قسم ای آفران دشت بگوید یا و یا

ام کفر که میگوید

خبر دهد که لیا لای من از شاست یا لیا لای از آید است و از وی
 بظلم آورده خورشید را در چنین راحت بران چندین عذاب
 اینکه جویم به پادشاهت یار یا خراب و از عرفش بران که
 که لیا لای از گوش محفل خودستمال با تو که که بر سر زده اگر که
 عزیز ازین بیت و دو بیت بعد ازین قنیم بیت است و بیان اینکه
 آثار آبادی از منزل بالکلیه محو شده و حکم بیان هر لای که هر لای
 عجیبی که عرفان از آنجا میروند و وحشت میانند و شیران
 حقیقی که بجزات معروفند یا شیر و لای و لای و لای از این امکان
 یا این هم رفتن و رغان و رسیدن ایشان و مشاهده احوال هر لای که
 ترسان و هراسان میشوند و لفظ تو درین بیت معنی میدهد
 و در شامگاه میر و ندین می تواند بود و چون خوف و ترس و شامگاه
 بیشتر باشد معنی دوم مناسبت است اما لفظ قضای آن
 میکند که در هر اوقات آن هر لای که بوده باشد و این اعتبار معنی
 اول انبساط و در بعضی فضا و ترس و معنی نقطه واقع
 شدن و وقوع معنی ترس و هراس است و باین معنی ترویج
 عنایط چنین میشود که میترسند و میترسند از آنجا که
 ولیکن بحسب لفظ یا معنی ترس یا معنی ترس یا معنی ترس یا معنی ترس

ترس و خوف
 ترس و خوف
 ترس و خوف

ترس و خوف
 ترس و خوف
 ترس و خوف



تجربه میتوان کرد که معنی چنین شود که هر اسان میشوند در حال
که یکدیگر را از انجا میروان و بنا بر معنی هم ترسیدن مرغان و هم
کوشیدن و رفتن آنها از آن مکان معلوم میشود و در بعضی
نسخه ای جای و انداخته و انوش است و بنا بر آن معنی چنین است
که وحشیان از بیم آن هر اسان میشوند **بر بیم دارم یا میترسم**
الاصلا فی المری وقع **مردم که در آنجا افتادند**
مردم که در آنجا افتادند مراد بریم دارم باقی ماندن ایشان را و نیز
که بعد از آن چیزی بر جای نماند مانند تن و او جانی و مانند
انها وصل بکبر صادماری را میگویند که با فنون چار و آن توان
کرد و جمع آن اصلا می آید چنانکه از صحاح ظاهر میشود و سلمه
باران متفرقی را میگویند که قطعه قطعه و بتدریج بر زمین آید
و جمع آن صلا می آید و اگر چه تحت این لفظ معنی دیگر محقق است
و بعضی اول ثابت نیست اما بنای معنی شعر بر معنی اول است
چون در بیت بعد از این تصریح بصفه باران نموده و میار آن را
ندارد و محتملست که وصل را بر صلا و اصلا هر دو جمع
نموده باشند مانند کیم معنی غلاف شکوفه که بر کام و کام جمع
نموده اند و اینکه صاحب صحاح تصریح میکند جمع نموده باشد

نهی جمع دیگر لازم نمی آید خصوصاً که اشعار از فصاحت و قوت
مستند میتواند بود و نیز خاک نمناک و زمین مایه میگویند
و وضع جمع و افعیت یعنی افتاده و ملخص معنی است که در آن ترسم
دار و بقیه آثار موندنی نیست بغیر از باران یعنی افتاده و باران
موندنی است که باران را نسبت با آنها مونس میتوان گفت یا آنکه
هیچ صاحب جاتی بهم نمیداند که آدمی را از وحشت برادر
مکر باران یعنی که باران را مونس توان قرار داد و در اینجا
موندنی است و این خود ظاهر است که باران مونس و از جمله
باران نمیتواند بود بعد از آن وصف نموده آن را باران یا آنکه در
زمین یا در خاک نمناک که جای حشرات افتاده اند و در
این وصف که خاک نمناک تر زمین مراد باشد میتوان گفت که
غرض از آنست که آن باران نیز بر تقدیری که مونس باشند دست
روی با نهانیت و اگر خاک نمناک مطلق باشد معنی واضح است
و درین بیت اشکالی هست که با بریم داریم چه معنی و این عبارت
یکجا متعلق و مربوط است ظاهر از آنست که با جمع معنی را که
باشد معنی آن نزل آسمانی و ملائیکه دارد یا باران دارد و حاصل
معنی ملائیکه را در بی تعلقی و ارتباط است و ملخص معنی این

این وصف نموده اند و گفته اند که
آن باران را بر قطره و قطره انداخته اند
حرکت میکنند و الکی چون می آید که باران را
افزون باران و باران را ملخص می آید و باران را

مراد زمین یا

معنی باشد یعنی بهاری
که واقع در هر دو
آن مورد و محفل است

کلام بباران چنین میشود که این آثار و دران منزل واقع
و احتمال دارد که با معنی سبب و تعلق باشد بفرع یا بفرع
و تفرع هر دو یعنی همان انجا میرود و ندید و شیراز میرند
بید بسم داری که نیت در انجا سوزنی و محکمت که بدل باشد
ان لفظ بالوی که در صریح اول مطلق و اخص و معنی
شود که هم در در موضع لوی که عبارت از محل آثار دار
چنین و چنین منزلت بهاری که الحال میسر شده علامتها
و نشانهای او می تواند بود که تعلق باشد بفرع که در آخر صریح
سابق واقع است و با معنی الی باشد و تفرع ماخوذ باشد از فرع
معنی پناه بردن یعنی شیران پناه میبرند از آن موضع پسری ریم دار
چنینی که در آن موضع یاد را بخالی واقع است یا ریم دار چنینی
بحسب خبر و تفسیر معنی آن موضع آنقدر در محل است که شیران
از وحشت و غیرت بچنین جای پناه میبرند و نسبت با موضع
انجا را ماسق را میسند و خواه آن موضع موجود باشد یا نباشد
باشد که اگر چنین موضعی هست افتد پناه با انجا میبرند و بعد
نیت که متعلق باشد بلفظی که بقرینه مقام تقدیر شود مانند
حسرت بخیرم یا وارد شد ام یا آفرغان یا چون کم و چه سازم

برسم داری که با احتمال افتاده و محمل لفظ با هر تقدیر معنی مناسب
آن ظاهر است و شاید که این احتمال با احتمال استغنیای که در
مطلق فصد مذکور شد ملائمتی تواند داشت که باید اول
اخر که مقام خفای حقیقت حالت استغنیای نموده و پیسیده
که آیا این منزل مآوای آن محبوب است و بعد از ظهور علامات
و شاهده آثار شروع در بیاطاقی و بیتابی کرده سیکوید که اگر
برسم داری که دانستم که در اکتیت و همچنین هر یک از تقدیرها
که مذکور شد با این اسلوب مناسب است و میتوان گفت که چنین
مقام محرم حیرت و دهشت است اگر فی الجمله نشانی در کلام
باشد که مصدق آن حالت بوده اشان باشد اینکه گویا فریاد
شده که ساق کلام چه بود خالی از لطف نیست **و فریاد خجالت**
الموتین تغیرها و المم فی آتیا بها شفع
و زمر و زبیر و یوسف و یونس و شاعران بسیار
سفید را میگویند و فریاد بستم لاجمیع آتت و نفث بمعنی مید
و افشاندن آب دهانت و هر دو معنی در مقام مناسبت
یعنی از مارها که مذکور شد که انبی غیر از آنها نیست ماران
الموسیا سفیدند که از بخار نفس آنها یا از قطره افتاد از لعلاب

نشانها را که



دهان آنها را میبرد و این کمال سبالت است در هر حالتی که
 گویند مرگ از آن میبرد و بنای انجمنی بر آنست که بخوابد
 خوانده شود و مکنت که بضم باء خوانده و بنابرین دو معنی
 داشت یکی آنکه ترسانیدن میشود مرگ از نفس میدن آنها یعنی
 مرگ را بآن میترسانند و گنجایش آن دارد که ترسد و مال این با
 معنی اول یکیت و یکی دیگر آنکه ترسیدن میشود مرگ از نفس
 آنها یعنی بیم آنست که باعث مرگ و هلاکت شود و سبالت آنست
 زیاده بر اینست و در بعضی نسخارقضا واقع شده و حاصل معنی
 هر دو نسخ یکیت اختلافی در اعراب بحسب قواعد نحو و لغت
 که بآن اندک تفاوتی در ظاهر معنی حاصل میشود و بآن عرضی
 شعلت و خیت و معنی صریح ثانی از ترجمه ظاهر است
 كما وقع في القبر في يومها والعين من عرفانها في
الوجه الثاني من قوله انهم يتركونها في القبر
 و كذا من هككت الهواه في وقت القلب في موضع
الوجه الثالث من قوله انهم يتركونها في القبر
 كان النار لما شقني من حيا روى كيدى قادم
الوجه الرابع من قوله انهم يتركونها في القبر

و معنی اینست که
 مرگ را بآن ترسانند
 و بنابرین دو معنی
 داشت یکی آنکه ترسانیدن
 میشود مرگ از نفس میدن
 آنها یعنی مرگ را بآن
 میترسانند و گنجایش
 آن دارد که ترسد و مال
 این با معنی اول یکیت
 و یکی دیگر آنکه ترسیدن
 میشود مرگ از نفس آنها
 یعنی بیم آنست که باعث
 مرگ و هلاکت شود و سبالت
 آنست زیاده بر اینست
 و در بعضی نسخارقضا
 واقع شده و حاصل معنی
 هر دو نسخ یکیت اختلافی
 در اعراب بحسب قواعد
 نحو و لغت که بآن اندک
 تفاوتی در ظاهر معنی
 حاصل میشود و بآن
 عرضی شعلت و خیت
 و معنی صریح ثانی از
 ترجمه ظاهر است

الموضع الثاني

وقت معنی ایستاد و نگاه داشت هر دو آمده بنا بر اول المعین باید
 بضم سین خوانده شود و معنی خویشیت که ترجمه شدن یعنی چو
 ایستاد و نشستن و لیکن شایع و متعارف آنست که بمعنی باین
 عبارت گفته شود که وقت المعین یا وقت المعین و باین سخن که
 واقع شده نیز وجهات دارد و حسب ایستادن بیشتر از نشستن
 بآن میتوان بود که ایستادن آنها در مقام معهود بود و حسب
 عادت اینجا که رسیدند ایستادند و بمعنی یکی از دلایل و ملاکات
 باشد که بآنها معرفت امکان حاصل شده و میتواند بود که معنی
 بر اوقات تاثیر محبت در شتران بحقیقتی که آنها را طاعت گذشتن
 از آن مکان نموده و مکنت که مراد ایستاد و ایستادن است که بحسب
 کار و ایشان و نگهداشتن ایشان بعمل آمده باشد و اجتناب
 بر نگهداشتن عادت ستم و شناختن آنجا جز در محبت و
 الجمله انعامی بخیه آنان سازد بوده باشد و این اتفاق افتاده
 باشد و صریح ثانی مؤید آنست که باعث نگهداشتن شناختن
 مکان بوده باشد و منافق سایر اخلاص نیز نیست و بنابر ثانی وقت
 معنی نگاه داشتن خواهد بود و المعین باید بفتح سین خوانده
 شود یعنی چون نگاه داشتند شتران را یعنی جماعت ساربانان

بسیار از بعضی ایشان
محل ظاهر را

و کار و انبیا و در بعضی نغمه و وقت نوشته شده یعنی چون
نکاح داشت شتر را با انبیا یا اعتبار آنکه هم شتر را با نوح
و زبان او بوده اند پس با لکیت یا بجهت سرگردان و کاروان
سالاری و عین شتران سفید بوی را که نیکوتری آنهاست
آمیخته باشد و در مقام مطلق شتر را دست و حاصل معنی این
بیت آنست که چون توقف شتران در مواضع آثار ان و این
شده و حال آنکه چشم بعضی چشم شاعر با هم چشمهای کاروانیان یا هم
شتران با چشمهای همگی بسبب شناختن آن مکان که جای
دوستان بوده و بعد از آنکه ایشان با آن حال شده میارید
و نسبت گرفتن و همچنین شناختن نیز بنا بر بعضی احتمالات
بشتران از باب به الغایت و معنی بیت بعد از این ملاحظه
حاصل این بیت آنست که چون توقف با چنین حالتی رود و داد
یا در دو معشوقه خود را که در آن مکان میبود و هرگاه که بر
برگردد کاروانیان و شتران محل نایم نظم کلام بر بیان ظاهر
و اگر مراد دیگر که بر ظاهر بوده باشد عبارت بحسب ظاهر خالی از
تشویشی نیست چنانچه این حق مقام این بود که چون بگوید که
چون این توقف و شناختن انوضع تحقیق شود و یا معشوقه

بسیار از بعضی ایشان
محل ظاهر را

از این جهت

خود نموده دیده ام اشکبار شد لیکن چنین توضیح میتوان نمود که
که مراد از این باخلاق و با لفظه پیش انداخته با تعداد آنکه بجز در
کردن و شناختن آن مکان یا مثل اشک از دیده روان شدن
بعد از شناختن دیار و گنیز یا اختیار یا دیار افتاده و میتوان
بود که بیت ثانی بیان این باشد که چرا آن توقف و شناختن در
سبب گرفتن شده بعد از آن میگوید که پیش برو و آوردم
با دل محزون بدر آورده شده و میتواند بود که بلفظ بیت
مضمون بیت بعد بوده باشد و نظم کلام چنین شود که پیش
برو و آوردم بخوبی که در آن بیت مذکور میشود یعنی آنست
و آن عبارت که حال آنکه دل اندوهناک و دیر داور شده
بود و در میان در آمده باشد و حاصل بیت سیم آنست که گویا
بسبب آنچه که داشت مرا که آن عبارت از معنای معنی بسبب
حادث عشق آردی که نام معشوقه است حکم بر زدنش بخانه
میشود یا آنکه الحال سوخته میشود و ظاهر آنست که از معنی این
بوده باشد که اول معنای کنیت مذکور شده و آخر معنای اسم
دارد که غیر او باشد و در میان ترل میبوده باشند و میتوان بود
که مراد اصل معشوقه خود باشد که صاحب ترل را و معنای

بسیار از بعضی ایشان
محل ظاهر را



در دلهای پنهانی
از روزی که نشو و نما
نموده اند
در دلهای پنهانی
از روزی که نشو و نما
نموده اند

میبوده باشد میتوان گفت که ناظم درین دو بیت لطیف رعایت کرده
که در اول امر تاهیدی بر سر داشته معشوق را بنام یاد کرده و در
آخر کار که من و محبت طبعان نموده محبت اظهار کمال بخوبی بنام
آردی تا فقط نموده و این نکته بنا بر احتمالی که نام عرو معشوقه نباشد
تمام نیست و ممکنست که ناظم را معشوقه بوده باشد ام عرو و آن
شخصی که اول نام نبرده و آردی و آنها را اهل آن منزل بوده باشد
یا آنکه ام عرو معشوقه نباشد و آن دوی دیگر محبوب او باشد و معنی
بیت را چنین نیز میتوان گفت که بعد از بیان تغیر و تبدل منزل
ام عرو وقت قلب و اشک ریزی دید پیش ناخن آن منزل و یاد
آوردی کسی که با او عشق بیاخته که ام عرو بوده باشد یا دیگری و
تغیر با او نموده باشد به جهت برده بوشی و غیره عشق و محبت گفته
باشد که در چنان حالتی در آن مقام دست او که که اختلاجیم را
و که یا بسبب آن حالت حکمین در آتش عشق آردی و سوخته دید
و غرض این باشد که ناظم محبت آردی را زایده بر همه دانسته
و لهذا در بیت پیش گفت الهوالبه گفته یعنی طبع و مشغول بودم با او
و حقیقت معنی لغو غفلت و بیخبری است که تصبر حاصل معنی آن
بعثت باری شد یعنی کسی که عشق باری با او میفرمود معنی لغو بود

در دلهای پنهانی
از روزی که نشو و نما
نموده اند
در دلهای پنهانی
از روزی که نشو و نما
نموده اند

آورد که ناشی از غفلت و بیخبری بوده یا او داشته و در مقام محبت
گفته یعنی در شوق آردی و ظاهر است که مرتبه محبت زایده بر آنستیا
آنکه محبت آردی مثل باشد در کمال تاثیر چون عشق لایق و بیخبر
محبت نیز قوی آنرا الحمد **بخطبه لکبریا** **بخطبه لکبریا**
و در این دو بیت که در این دو بیت
قبل ازین مذکور شد که نسبت شعر چنین جاری شد که در اول قصیده
قل را بر این نموده بعد از آن تقریبی مناسب انتقال نماید و وصف
مردوح و این انتقال را در اصطلاح اهل عربیت نقل و در فارسی
که برین میگویند و رعایت این معنی و میان متاخرین شعری عرب
بیشتر شایع است اما قدری بر ضایقه نداشته اند که بدون تقریب
نقل کلام نماید و ظاهر است که حسن سخن در رعایت مناسب است
لطافت و اقتدار صاحب سخن در انتقال از کلامی کلاسی به کلام
نسبیت بیشتر ظاهر میشود و هر چند تناسب بیشتر باشد کلام
لطیف تر خواهد بود چنانکه شالامه از تقریب بهر گفته شود
که لطیف و ملائمت این هرای سخن را مشبیه است نقل شالامه
باید از مغایریم هوائی تقریب تشبیه نقل نمایند محبت کی عهد
دایم بر اعلیٰ حضرت سلطانی و چنانکه بعضی از شعرا را عیب باشد

در دلهای پنهانی
از روزی که نشو و نما
نموده اند

در دلهای پنهانی
از روزی که نشو و نما
نموده اند

فرض است خطه را هر که است و هر که حکم خود نیست در فکر
 در و دل پر از غم و غم غم است و غصه خلاقیت بده باشد داشته
 و بر این سرشته کلام است و شروع در مطالعه بود خالی
 از لطافت نیست بلکه اشاره این که در بر بیاید که در میان هیچ
 سیران داد و قطع نظر از تحقیق نکته تعریف و غرایب که اول مذکور شد
 این نحو بیان نمود که چون ناظم از لحظه آثار و دیار و جزای
 منازل و بار خراب حالی و شغف که خود را درین و آن تاثیر و حتی
 محو و مجازای داشته حال آتش عشق باری کارش بچگونگی و شکر
 رسیده باین تقریر با هیچ بنوده انحال محو که در محبت رسول
 مصطفی که موطا است محبت حق جل و علا از مناجات حضرت
 اشعاع نموده و اندیشه از خراب بیان دین تا کرده غصه و حتی
 اهل بیت رسالت نمودند و هر که گفت که محبت که بر عشق مجازی
 آن آثار مرتب و بر محبت این قوم که می باید است کاملین از نوع خود
 باشد این افعال متفرع است اینست حاصل کلام و در الفاظ
 بیت در دو موضع اشتباهی هست یکی لفظ خطبه که از صحاح
 ظاهر میشود که خطبه معنی کار و فعل است و عامه خطبه را بمعنی
 میگویند و ظاهر است که در مقام این معنی را دست بردارند که چون

انتهی

این مظهر شیعی و تعارفی در بیان عامه را داشته ناظم باین است
 گذاشته باشد و احتمال تصحیف و غلط کاتب نیز بعید نیست و بعضی
 نسخ صحیح را که کثی خطه نوشته شده چنانکه دفعه بوقت تصحیف
 صاحب است اما در آن نسخ لیرها مدفع است یعنی کاری که از اجای
 دفع با وقت دفع یاد دفع کردی بنویسد یعنی باید است که آنحضرت در آخر امر
 مطلب ایشان را بیان نماید یعنی جواب ایشان را بگوید یا آنکه آنرا مطلب
 بیان میدهد و ترک چنین امری جایز نبود ایشان بچنان بعد ندو
 نیست که در آن نسخ بجای مدفع و کاتب تصحیف نموده مدفع
 نوشته باشد و معنی موقع و موضع یک بیت و یکی دیگر از آن دو موضع
 و عبارت لیرها موضع است بمعنی بود از برای آن جای یعنی جای آن
 نزد کار بجای بود زیرا که وقت و مکان اقتضای آن نموده یا
 باعتبار آن ادب در سیادت و محال تعیین خلیفه و تعیین خود
 کار بخدا و رسول و ساجده حضرت با موقوفات و رحلت با اعتبار
 آنکه این تعیین بطریق که خطبه را کافی باشد و مکرر وقوع یافته بود و محال
 شک و شبهه و جای استفاده و استعمال نبود و منافاتی بین این نسخ
 در بیت بعد از این گفته که آنحضرت فرمود که اگر اعلام بنام شما خطبه
 است که مراد باین اعلام اعلام است که در صحیح جام نام تحت بر اعلام

این خطه را در بعضی نسخ
 خطه را در بعضی نسخ
 خطه را در بعضی نسخ

که جای آنکه مذکور شد و در کتب رجال
 که بجای آن مدفع واقع شدن
 و بیان معنی مدفع که نشان
 ظاهری از شکست نیست ظاهر است
 که مدفع با مدفع بوده باشد
 و باین را

و نحو اینها را در بعضی نسخ
 از خطه داشته

مقام

神

که از آیات و اخبار استنباط شده است که بعد از آنکه حضرت
علیه السلام از میان قوم باغتنا و نفر از برکنه بایک آن غنبت
منور و بیعت مناجات پروردگار و فایز شدن بشرف نزول توین
که آنحضرت و مدینه نزول آید بود بود و سی شب بجا می‌طویر
رفت و بحضرت هرون فرمود که طایفه و جانین من باشد و بیا
قوم من و اصلاح نمای یعنی از امور ایشان آنچه باید اصلاح
منو اصلاح نمای آنکه مصلح باشد در میان ایشان و بر روی
مکن طریقه افساد کند که از او بیا بر حکم با و مصلحت با اعدایان
تاخیر در آن معاد شده بچهل روز کشید و بعد از آنقضای
می و در شیطان در میان قوم و موسی فرمود که موسی که بخت
هر که بخواهد آمد و بیا بعضی اقوال و اقوال امر چهل شبانه روز
مقرر شد و قوم شب و روز را جدا حلسه بخورد و چون چهل روز
گذشت شروع در بیتا فرمودند و در خصوصیات او و مد
می و روز چهل روز اختلافات واقع شده بالجمعا چهل روز
حضرت موسی سامری که مردی بود از بعضی قبایل خراسان
با کبری بود از ولایت کرمان فتنه را بکشته زنده و زوی
خند که آن قوم در وقت خروج از مصر با هم موسی پیش از آن

بجهت روز عید که داشتند از قطبان گرفته و در وقت بیرون
آمدن از خوف اطلاع ایشان باز بر نهاده بودند جمع نمود و شکل
کوسا را ساخت و چون قبل از آن باز قدم مرکب بر پیل علیه السلام
فرموده و یافته بود که منشا احیای میشو و گفت خاک از آن گرفته
بود همان خاک را در میان زمین گذاشته و در جوف آن کوسا
ساخته ریخته حرکتی از آن بدید آمد و بقضای بعضی روایات
نیم و موسی بر آن است و مانند کافر یا دیگر و غیره و ادان
کوسا زنده آن قوم که شهیدان فرمودند موسی و از
فرمانی که از آن فتنه بجات یافته و باقی هر که از غایت حماقت
و خنیت کوسا بر پست شدند و بقضای بعضی روایات
هفتاد هزار کس آن کوسا را سجد نمودند و چند آنکه حضرت
هرون انقوم را از حرم منع فرمود و عقیدت افتاد آنکه حضرت
موسی را جفت فرموده و حضرت هرون شروع در عتاب نمود
و حضرت هرون مدد خود را بیا فرمود و چنانکه فراموش
آن ناطق است گفت که این خنیت از قول فرقت بین خنیت
و که ترقی قبل یعنی بدستی که من رسیدم که نو بگو که حکایت
انداختی در میان خنیا و اسیر و محافظت سخن من نکردی یعنی

اگر ایشان مقام میگردم هم آن بود که مرا بر خطای خطای باری
و این عتاب عتاب غایبی که منور که گفته ام صلح باش محافظت و
رعایت نمودی و سلوک طریق صلاح مستغنی آن بود که بیایم
تا خبر بیایی و آنچه آن مامور را میگوید آوری و نیز گفت که از انعم
استحقاقی و کاد و قتل و غیره یعنی در حق قوم ضعیف و
مرا فرودمان شدن که بکشند و آنچه بهست حال حضرت
صاحبزاده را در حق حال حضرت و از آنکه هر دو علی بنی
و اگر و طایفه را که در هنگام فتنه کوه البری حقیقت خلافت ابوبکر
روی مبارک بجایند و منسوبند به نبویه علی و فضا الصدوق
و الحقیقه نموده این آیه را بر خود را بخواند اندک بجز این را عاوض
شدن شعل غضب حضرت موسی و قبول عذر حضرت هرون
حضرت کلیم از جناب اقدس خداوند گرامی طلب مغفرت بر این خود
و برادر و کالاه خود نموده و بعد از آن امر قریب ایشان را از شد
این بخوبی بود که بگوید که بکشند بنابر تفسیری که مشهور است و کجاست
قتل بنابر بعضی اقوال چنین بوده که شمشیر بیکدیگر گذاشته و بعضی
از ایشان را بیکدیگر قتل بعضی دیگر شوند و بنابر قول دیگر چنین بوده
که با حقیقت که عبادت کوه را نموده بودند بکشند کوه البرستان را و



هر تقدیر چنانکه قتل نموده اند از ابعاد و وقت تا آخر و قتل
نمودند آنکه حضرت موسی و هرون دعا نموده و قریب ایشان را
شد و از قتل را زیاده اند و چنانکه در تفسیر مذکور است هفتاد
هزار کشته شده بود و بنابر بعضی روایات کوه البرستان
هفتاد هزار و هجده کشته شدند از ایشان ده هزار بودند و
شد که قوم موسی که از علو مرتبه حضرت سید المرسلین و آل
طاهرین او آگاه شده بودند دعا نمودند که بکشند آنرا که در میان
علی الاکبر و الاکظم و بجا فاطمه زهرا و الفضل و العاصم و بجا
الحسن و الحسین و سبطی سید المرسلین و سیدی شهاب اهل بیت
اجمعین و بجا الذییر الطیبه الطاهره من آل طاهرین و اعترفت
لنا حق و تاوان گشت هذا القتل عتای حق بزرگوار این
بزرگواران که بایران برای ما عزیزان را و بزرگواران این حکم
قتل را از ما مقارن آن و حجت شد که بعضی از من و آل نموده
و سوگند دادند بکندی که اگر این کوه البرستان سوگند
میدادند و سؤال میخوردند بعضی از ایشان که مر ایشان را نگاهدار
انیز کوه البری حقیقت هر آینه نوبت میداد و نگاه میدادیم و اگر
شیطان را سوگند میداد هر آینه هدایت نمیداد و او را که فرود

این کتاب در بیان احوال و صفات ائمه است
و در بیان احوال و صفات ائمه است
و در بیان احوال و صفات ائمه است
و در بیان احوال و صفات ائمه است

و فرمود این سوگند میدادند بخت میدادم ایشان را بقیل از
سیان ایشان برطرف شد و فرمود که ای ایمن کان لا یعلم الا حق
عزیز ناظم در این بیت است که در ضمن سخن حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در جواب اجتماع فرمودند که هرگاه اعلام
نمایم بشمار جمع و بنام رابعی خلیفه و جانشین خود را انشاء
نست که مخالفت من نمایند بکینه آنچه که ساله برستان کردند
بر اعلام نکردن جهت رجائی در ظاهر دارد تا حکمت الهی اقتضا
نماید در ضمن آن کلام شریف از برای صاحبان کوش و هوشیار
بود که مراد آنحضرت چیست و کی که خاطر خواه مسافران نیست
چنانکه عاقبت کلام بر زبان الهی بصریح آن فرموده اند و این
بیان بودن این کلام شریف است که جمعی که این سوال نمودند
یا از منافقین بوده اند یا از مؤمنین و بر هر تقدیر بایستی برین
سوال از تصور خلافت حضرت امیر المؤمنین چنین شنیده بود
اینکه بار اول بهر دوش بیان بجهل میتوان آمد چنانکه از برخی که
انین طلحه خبر نمیدادند از احوال خود میتوانستند فهمید که کی
که او در مقام خلافت است که از علامات و امارات استنباط

لقد انزل الله و قد علم انما انزل الله
و قد علم انما انزل الله و قد علم انما انزل الله
و قد علم انما انزل الله و قد علم انما انزل الله
و قد علم انما انزل الله و قد علم انما انزل الله

بسم الله

میتوانستند بخود که در عرض این امر کسی بغیر از آنحضرت نیست و اگر
خبری ایشان رسید بود تخصیص خبر از آن بیان در کمال وضوح
خواهد بود و بیایم ازین بیان برین بیان واضح تا آید بیان یا بیان
جدید و آنچه افتاده این معنی که در اصل باید بود و لیکن از برای سوال کردن
بوجود داشتن فایده باید گفت و گفت که این سوال هم از آنها
باشد و در این منظور ایشان فتنه انگیزی بوده باشد و در ظاهر ظاهر
دیداری و مخاری سلمه انان ایل جمع خاور و خیال ایل که شاید
خلافت یکی از ایشان با کسی که خاطر خواه ایشان بوده باشد بعضی
شود و بنا بر این بیان هر تقدیر حاصل است چه تقدیر اطلاع
و آگاهی از امر خلافت ظاهر است که تا کی بیان بجهل می آید و بعضی
عدم اطلاع نیز از آن کوش و هوشی بوده و لا اقل از فضایل بعضی علم
علیه السلام و از احوال مسافران و دواعی ایشان خبر داشته اند و برین
عدم اطلاع در باره صاحبان کوش و هوش که ناظم بیان از آن برای
ایشان قرار داده و منصب غیر واقع و همانا عرض از سوال بنابرین
احتمال اعلامی بوده که علی رؤس الاشهاد واقع شود که قطع حد
مسافقین نموده کسی را بحال شبهه باقی نماند چنانکه در روز غدیر
واقع یافت و مع ذلک بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

11

کتابخانه عمومی
شعبه ادبیات
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه

[illegible]

مفکون شده معجزان که هر یک است و شرح آن از قسیر است و ظاهر
میگردد پس اولی آنست که این شریعت مذکور و ترجمه آن مرقوم گردد
این شریعت است که با آنها که رسول بلغ ما انزل الیک من ربک
و انزلنا فیها فیما یلتزم بهما فیما یلتزم بهما فیما یلتزم بهما
از چنین است که ای رسول برسان یعنی بخلاف آنچه را آورد
آورده شده پس از آن جانب هر دو که در بعضی و بعضی
بقی و هر دو آن امر خلافت و ولایت است و اینها را در این کتاب
چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی تفصیل بیان میشود و اگر کسی این
کار را بعضی تبلیغ این رسالت نماید پس بر او عذاب خواهد بود و اگر
خدا را بعضی رسالت خدا را یا رسالت الهی خدا را یا رسالت
رسالتی تصدیق جمیع و بر هر تقدیر حاصل بعضی بنا بر بعضی و چون
چنین میشود که رسانیدن این رسالت برسان در حکم آنست که هیچ
رسالتی را رسانیده باشی چنانکه مثلا اگر کسی رسالتی را رسالت
خدا نکند خواهی بود یعنی خبر رسالت خدا را یا عبادت های خدا را
نکرد خواهی بود یعنی او خود را که خداوند است و عبادت او در
حکم نکردنت و بنا بر قرارت رسالت تصدیق جمیع میشود که
که چون تبلیغ رسالت خدا نمودی امری عظیم و نجات آید

و صحبت بجهت ایشان یا یعنی نموده که اگر کسی بعضی تبلیغ
این رسالت نماید تبلیغ رسالت خدا نکند خواهی بود یعنی چنین
معصیتی نماید از قضا در شدن خواهد بود و درین کتاب
رسالتی است چنانکه در مقام بیان هیچ رسالتی که نیست و اگر کسی
نماز نکند نماز نکند و خواهی بود رسالتی که نیست و اگر کسی
نکند نماز و نماز آنرا در میان بعضی از ایشان که میسازد و نماز
و نماز آنرا که از این بدنی بپوشاند و میتوان گفت که از این جهت
و اشکال آن رسالت میسازد و کلام ایشان و صدق نماز را هر چه
محقق نموده و میباید که محقق رسالت را بر محقق و معلوم است
پس از آن جهت که بعضی میگویند و میگویند که در تبلیغ امری که
خاطر خواهر مردم نباشد پس و آنکسی و اعمال نماید و چون امر خلافت
حضرت را بر این مکتب خطی آن بود که رسالتی است که در مقام
دارند و در مقام اذیت و اضرای آنجا باشد و این رسالت
دیگر نیز از حکمت او معلوم است که امری که از این جهت بود که
مصلحت نموده و بعضی است و خصوص چنین که در نظر عقلا کافی
بود که این امر بود چنانکه در جواب آنجا است که ظاهر نقل نموده
و نموده و بعد از آنکه این که تبلیغ این رسالت نموده است

[Faint handwritten Persian script]

این کتاب در سال ۱۲۸۵
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۵
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۵



و این جوهر صریح چنین که خلافت و جانشینی از او بهیچ شخص
مختص نیست راضی نشدند و قوم و قباحت نمودند پس قیمت زدند
آنحضرت را آنکه از پیش حق و میگوید و میگوید که این امر باعث خشمناک
ایشان روی در هم کشیدند و کراهت از صورت ایشان ظاهر بود
و کشید ایشان را آنکه چون رفت نمود آنحضرت را و باز کردید
از رفتن او را و ده انگشتند و نه که در آنچه را بر زانی زدند که
کو اید و روز بود آنحضرت فرمود و وصیت آن نمودند که در
سود خود را بر این و بر بدند در شش موصلت و هم را با
از ایشان آنحضرت را این و آن باشد که باید باشد و از این قطع خرم
و قصد کردند که خود را که چنین قصدی و چنین مقصودی
در جهان بنیاد و چون حکایت غدیر و امر خلافت حضرت امیر
و حال صلوات و صلوات ایشان را آنحضرت در این ایام در دنیا
اختصار و ایضا مذکور شد هر چند این حکایت مشهور و
معروف است اما اگر بایده واری قرار گیرد آنحضرت را صلوات
نمودند و آنست که هر چه در حق نیست که حدیث قدسیان اخبار
مستوان است و آنکار فراتر از ادب و اهل انکار و از وجود و کفر
و سایر کفرهاست که وجود آنها را بر این معلوم است و هیچ وجهی

و با هم در میان

بر شهادت

بر دلالت

بر روایات معتدده آنرا روایت نموده اند که با در میان جماعتی که
آنحضرت از ایشان نقل شده تا اینکه کرده اند و روایات معتدده
در میان خطبه حضرت رسول صلوات الله علیه که در آن روز خوانده
و شملت بر آنکدامت بلغ و عبارات واضح و صریح که هیچ وجهی
تاویل و تشکیک نمیتواند داشت بطریق عامه و خاصه روایت شده
و در بعضی از روایات عامه چند فقره از اخبار آن خطبه شریفه
مقتولست که فضل الله تعالی هر که را اندک غیری باشد از همان
عبارات جزم را بر خلافت و وصایت حضرت امیر المؤمنین و امام
المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و آله ظاهرین بنماید از جمله روایات
بکبر و اینست که عامه و خاصه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل
آور روایت نموده اند و در آن روایت خطبه حضرت امیر آنحضرت
مذکور است و آن خطبه شملت بر بیاری از آیات که در کتاب
حضرت امیر المؤمنین رسول یافته و در آن خطبه از حدیث کور است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمیع شایعین را بر مردم
رسانید و بفرمود و کلام در سال دهم هجرت حبیب شایعین را بفرمود
و گفت خداوند عالم را سلام رسانید و میگوید من هیچ خبری و
رسول را از دنیا ندیده ام که بعد از آنکه درین اوقات تمام کرده ام و حجت

او را بر خلافی لازم کرده ایم و از دین تو دوام عظیم مانده است که
 مردم نه ساندند یکی و نه هیچ و دیگری و نه ولایت و خلافت
 بعد از تو زیرا که هرگز نه بین ما انجمن خود خالی نکردند و ام بعد
 از این خالی نمی گشت و حدیثی است که هر یک که جمیع مردم را خبر
 کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو هیچ بیایند و هیچ
 و فراق هیچ را از تو فراموش نکنند و مخصوصا اصلی آن بود که از برای هیچ
 حاضر نشوند از هر طرف و تحت ولایت و امامت راه نشوند و هر
 با آنحضرت توجه هیچ شدند و عدو ایشان زیاده از همتاها را گزین
 بود مثل عدو احمد بن موسی که بیعت هر یک از ایشان را گرفت ^{و ایشان} همتا
 هر از کس بودند پس بیعت داشتند و متابعت گویند و سامری که
 و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل این عدد بیعت
 خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت
 شکستند و متابعت او نکردند و هر یک را می کردند پس قتل
 خدای بلیه از ما این که بودند و چون رسیدند به بیعت حضرت امیر
 و گفت با این خداوند و عزیز جلیل تر از اسلام میماند و یکی را اصل
 تر نالیده است و عجز را جز سید و من تر از خلیف بنیام امی که
 جباران آن نیست و البته جز و دست قدم دار و صفت خود را آنچه

ترد

تر داشت از علم الهی و میراث علوم پیروزان جز از تو و صلاح و امانت
 و جمیع آنچه تر داشت از علامات و معجزات پیروزان همه را تسلیم کنی
 خود و خلیفه تو بعد از تو که تحت کاسه نیست و خلق من علی این
 پس او را برادر از برای خلق که نشاندند هدایت باشند و از کس که بعد
 بیان و بیعت او را و بپادشاهان یا و بر جانی را که در روز قیامت
 از او احاطه یافت و تر داشت که ولایت و ولی و ولای ایشان و ولای
 هر یک من و مؤمنان است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که هیچ
 از ویان را در امام بعد از کاسه را گزیندن و خود تمام کردند و بیعت خود
 نمودند و دشمنان خود و دشمنی دشمنان خود را بر کمال یکسان
 محبت و تمام وقت نیست بر خلق من که متابعت کند و اطاعت نمایند
 و تر را بر او و تر کاسه را می گزیند از برای شما و تر تمام می گزیند
 بر شما بیعت خود را و تر بدیدیم از برای شما و تر خود و ولای
 و مؤمنان که او علی است بعد از آنکه من و مؤمنان پیروزان خلیفه بود
 از او و تحت الطبر خلق من و مؤمنان طاعت او و اطاعت محمد صلی الله
 علیه و آله پیروزان و مؤمنان طاعت هر دو و طاعت هر یک را
 اطاعت کند و طاعت کرد است هر که صحبت کند او را و هر که
 کرد است او را و نشاندند قرار داد امام میان من و میان خلق من هر که

نار ابرو



و بقاء است برادر در مرتبه ظاهر خود تا روز قیامت با آن کلمات
 بجز در ذکر فرمودند و ذکر بسیار از مناقب فضایل آنحضرت
 اولاً در طبع و انواده و بعد از آن مرتبه در آیات قرآن و متابعت
 حکمات آن فرمودند که بعد از اقامه کلام که بیان نمیکند و از اجزای
 معنی آیه که باعث زجر و منع از قیامت و واضح نمیدارد
 تفسیر آنرا کسی غیر از آنکه مراد است او را گرفته اند و بسوی خود را
 بالا بردند و از وی اولاً بلند میگفتند و ثانیاً اعلام بنمایم که هر کس
 مولا را در پی این معنی علی و آل او است و او را بر این اوج اعلی
 برادرین و وصی و باز از فضایل آنحضرت و در مرتبه ظاهر و
 شریف ذکر ساخته فرمود که آگاه باشید تحقیق که او را فرمودیم بعضی
 الحوائج آگاه باشید تحقیق که در صانع آگاه باشید تحقیق که شکر آید
 آگاه باشید تحقیق که واضح کردیم آگاه باشید تحقیق که خداوند تعالی فرمود
 و من از جانب او گفتم آگاه باشید نیست امیر مومنان بعد از آن برادرین
 که نیست و حلال نیست امامت مومنان بعد از من از برای کسی غیر
 او بعد از آن دست زدند و از وی آنحضرت را گرفته بلند کردند
 و از اول امر که آنحضرت بر من بالا رفتند آنحضرت را بالا بردند و
 کلماتی آنحضرت را گفتند و من از آن فرمودم که بجا است طالب بود از بر

فرمود

خبر آمد کلام را بطبیعی عظیم دادند و از بسیاری از فضایل
 آنحضرت و آیات تازید در شان ایشان و امامت آنرا تا اتمام
 قائم شدی علی السلام بیان فرمودند و مواظب با لغو و آید در
 و نماز و زکوة و امر معروف و نهی آنست که فرمودند و از خلافت و اقامه
 بجمع و طاعت و رضا و انقیاد و اعتراف با امامت آنحضرت علیه
 بعد از آن با آن کلمات بلیغ اخذ نمودند و فرمودند که کسی را
 من گفتم و سلام کنید علی ابی ابراهیم مومنان و بگویند بسم الله
غفرناک ربنا و الیک المصیر و یکبید الحی و الله هذا الله هذا الله
کما ایشهدک و لا اله الا الله و انقوم فیما ذکرند که بلیغ شدیم
 و اطاعت کردیم بر امر خدا و امر رسول او و اطاعت خود را بر او
 خود و بجهت آوردند حضرت رسول و حضرت امیر المومنین
 صلوات الله علیه و دست بدمت دادند و در آن روایت کردند
 که اول امر که اولی و ثانی و ثالث و رابع و خامس بودند بعد از آن
 باقی مباحثین و انصار و سایر مردم بحسب طبقات و منازل ایشان
 و کشیدند تا آنکه نهم و ششم و پنجم را در وقت واحد کردند و
 عشارا در وقت فضیلت محض بکمال کردند و اشعاری که
 حسان بر ثبات فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله است

بسم الله الرحمن الرحیم
 اللهم صل علی ابی ابراهیم
 محمد و علی و اولادهم
 الطیبین الطهارین
 اجمعین و انزلهم
 علیهم الصلوات
 و الطهارات
 و انزلهم
 علیهم
 السلام

بلیغ گفتند و بلیغ

با آنکه میفرمودند بیان این معانی
 با بیخود و از نام و از نام و از نام
 فضیلت کردند

بسم الله الرحمن الرحیم
 اللهم صل علی ابی ابراهیم
 محمد و علی و اولادهم
 الطیبین الطهارین
 اجمعین و انزلهم
 علیهم الصلوات
 و الطهارات
 و انزلهم
 علیهم
 السلام

روز غدیر نموده و در حوض کوفه خواهند شد در روز قیامت
حضرت پیغمبر شفاعت و طلب بر گذشتن از تقصیرات ایشان خواهد
نمود و احتمال دارد که معنی صریح اول چنین باشد که ایشان در حوض
گرداوردند و کان باشند بر آنحضرت وارد میشوند و حوض او را یعنی
روحی آورند اما سعادت و درود را او را نمیکند یا آنکه وارد
نمیشوند و جای که رو آورند یعنی رو آوردن و درود هیچیک
ایشان آمیز نمیشود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بعضی را
یا از خودین آمدن بآن مکان نیست و بعضی را اعتبار آنکه اعمال
صالحه داشته اند نزد یک محاسب اما چون شیعی و خوارجی است
نبوده اند معنی میشود و اول نشسته و محروم باز میگرددند پس هر یک
ازین دو معنی که مذکور شد مناسب حال جمعی است و هر قدر در یک
لفظ بر دو موافق و در صریح بیرون بیاید و ظاهر است که بحیث
صورت شرفون را انداخته باشد و اگر چه کلام احتمال لغزین
نیز دارد که بعضی معنی چنین شود که امید که ایشان وارد حوض
گردانند و آنحضرت شفاعت ایشان نماید و باین معنی
نزدن بموقع خواهد بود و در بعضی شیعی را که موافق این معنی است
محجوب باشد محل بر صورت ظاهر میتوان نمود اما این ظاهر است

که عرض ناظم اخبار از حال اجتماعت محروم حوض کوفه و شفاعت
حضرت پیغمبر که در اخبار وارد شده باین اعتبار محل بر قریب
حسب معنی بعید است و مانع لفظی نیز دارد و حاصل اینست که
بیان وسعت آن حوض است که بقدر مسافت میان صنعاء و الیاء
و مسافتی است ازین مابین برای شام و صناعی بن است و در
کلام این باب بر رحمة الله در بیان عرض حوض مابین الیاء و صنعاء
واقع شده و این لفظ الیاء متوجه و سکون راه آخر و رفت و در
گفت که الیاء شریب میان یثرب و مکه و در نهایت مکه و کربلا
معروف باین مصروف نام است و بعد از وسعت حوض باین صناعه
بن و بعضی از اهل حوض شام شده و لفظ او و معنی ناظم گفته اند
باین معنی که باین کلام را محل بکمال وسعت نموده و جایز است
که در چنین مقامی خود که یکدگر این مسافت با وسعت تر است که
این مسافت در کلام محض صادق واقع شده و کمتر از آن نمیتواند
بود اما اگر قدری زیاده باشد و مغزوده باشد محذور نیست
باین اعتبار الحاق این صهیبه را جایز دانسته که صریح را باین تمام
نماید و اگر در کلام معصوم وارد شده باشد محمول بر اینست
بر دو معنی دارد که یکدگر که محض پیغمبر باشد بقدر مابین الیاء و کربلا

و در حدیث وارد شده
که عرض حوض

که بخون ران

نیز در کتب و کلام

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

مجله از فضل آن رحمت میلان میگذرد

عن ابن عمر وروى بالاضافة المذكورة
الزبير بن العوف وروى بالاضافة المذكورة
الحسن بن علي وروى بالاضافة المذكورة
الزبير بن العوف وروى بالاضافة المذكورة

وہاں جان چاہت تھ

باز در بیان اوصاف آن خون یا نه گفته که نه این آن شکست می خورد
 کاهای آن و بهتر از آن که کاهای بعضی توج نسیم در حرکت بخورد
 که خون را پسندد مربع و مربع چنانکه از کتب لغت معلوم میشود
 بعضی داخل شوند در چهار و بعضی قامت نمایند در سه و چهار
 آن و بیابان اول گفت که مراد این باشد که آن سبز خوش را پسند
 داخل شوند در چهار است بعضی سبز است که در اول چهار خوش
 نشو و نما گرفته بعضی در کاه را و در آن کاه است و بیابان بعضی
 چنین میتواند بود که آن سبز خوش را پسندد و در آن کاه بیابان است
 بعضی هیت بهار است آنکه در جای بسته که آنجا هیت بهار است
 و بعضی از بهاری مستغنی از نیست ایاری و چون آن را بیابان است
 و احتمال دارد که صاف تا ابتدای کلام و غیره باشد و بعضی
 کاهای آن خون یا نه بعضی کل و سبز کاهای آن اصل زمین
 کاهای آن از این است و غرض از بیان و بعضی در حرکت نشاء الکتی
 چنانکه طایور و پستان زکین خیالی ملاز که گفته
 سبز از موج دفع غم میکرد خیل طایور خفته دم میکرد
 و گفت که بهار است صاف تا رفتن کلامی نام باشد و سبزه از موج
 نیک کاه نام و بعضی چنین باشد که کاهای آن خون یا نه در حرکت

در بیان اوصاف آن خون یا نه گفته که نه این آن شکست می خورد
 کاهای آن و بهتر از آن که کاهای بعضی توج نسیم در حرکت بخورد
 که خون را پسندد مربع و مربع چنانکه از کتب لغت معلوم میشود

بعضی چنان باشد که کاهای
 آن خون یا نه را هتاری باشد
 که کاهای آن خون یا نه را هتاری باشد
 که کاهای آن خون یا نه را هتاری باشد
 که کاهای آن خون یا نه را هتاری باشد

در بیان اوصاف آن خون یا نه گفته که نه این آن شکست می خورد
 کاهای آن و بهتر از آن که کاهای بعضی توج نسیم در حرکت بخورد
 که خون را پسندد مربع و مربع چنانکه از کتب لغت معلوم میشود

بجای آن دو و یکی که مذکور شد و از آنجاست بعضی از آنجا حاصل شده
 و سبب بداند سبز چنین و چنین
 اخضر ما دون الموری ناخضر و واقع اصغر و انفع
 که در این سبب چنانچه در کتابت سبب سبب
 بعضی رنگهای آن خون یا نه را پسندد است که بعضی سبز را پسندد
 رنگین و بعضی کل زرد است بر رنگ و ظاهر امر از نظر آن باشد
 چنانکه در بعضی احادیث مذکور است و حاصل کلام چنین
 میتوان بود که آنچه از دخالت و نظرها آن سبز از نظر آن
 خون یا نه را آنچند دان مکان رسته از نباتات خوش را پسندد
 رنگین و خوشنما و زردی در کال رنگینی و صفا و چنانکه میگوید
 و سبز چنین و آنچه در بیت بعد از این مذکور است دید میشود
 و منتهای آن هوایانیت حاصل آنکه بهار است نبات که آن سبز
 پیدانیت یا آنکه همین رنگ کل و سبز و سایر را چنین و بعضی
 بنظر خلایق می آید و رنگ زمین از سبز و کل نمینامد و حال
 دارد که بعضی چنین باشد که آنچه در زیر قدمهای خلایق است از آن
 مکان سبز را این خوبی و کل آن کوهیت و سایر عطر است و بعضی
 که در این بعد مذکور است و سبز و کل از آن کثرت و وفور آن قدر

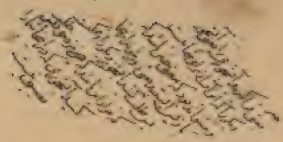
ووقع نیست که باید از حفظ نمود که با ما الشوفا آنکه جاهای که
پایا میشوید این راستی است تا با بعضی که فرق و وضعی دارد
پیرامون آن وضعی است یعنی بسیار بکن و واقع
صفت اصغر است و بجهت ضرورت شعر با صغر مقدم شد
و در لغت عربی از برای هر اینها ناوان شهور و صفتی خاص ذکر
سبکند و غیره از آن سالخه در آن رنگت و کاهی صاف و رنگ
آن رنگ را نیز از آن سبکند و در لغت ترک نیز از برای رنگها
صفتها قرار داده اند اما صفت را پیش ذکر میکنند و سبکند پیش
و با پیش و آساق و کوم کون و وضعی که درین پیش گوشت
معنی بسیار بکن و وضعی خاص هر دو میتوان بود و واضح معنی
خالص است از هر یکی و صفت اصغر نیز واقع میشود یعنی سالخه
در وضعی بر اضع معنی خالصتر است یعنی رست و واضح در
کلیمه ناظم یا مربوط با فاعل است اما فاعل حاضر هر دو بر هر تقدیر
هر که از اضع سابق بسیار بکنی مراد باشد حاصل معنی اضع
نیز بکن خواهد بود و اگر آن سابق معنی خالص باشد اضع معنی
خالصتر است از برای سالخه و مشخص معنی نابرابری که مربوط با
واقع هر دو باشد و چنین میتوان بود که از کل و کیا و از در رنگ

هست یا این صفت یا آن صفت یا اینکه هر یک از این دو رنگ را
بهر یک از این دو صفت اید میتوان کرد و وجه آن ظاهر است و اگر
مربوط با قاضی نه باشد این احتمال دارد در خصوص اصل صفت جاری
ناید ساخت و ممکن است که الضع صفت البیض و آو نمج و و اشبا
یعنی و سفید بسیار خالص اندرین و بایست و مراد بیان این
است که این نوع کل نیز در آن مکان میباشد

[illegible]

وینق کز این کلام وینق کز این کلام

که آن قضا را با من بدید و عیسی بن اسماعیل بخار آمد
از کردستان به قیام



[The manuscript page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style.]

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom right of the page.

خطا آید که در این اسم بعد از خود بنام خدا را
خدا بنویسد که این را الحاق اصل بنام خدا بنویسد
و بعد از آن که بنویسد و بنویسد و بنویسد

و در طاعت و استقامت و در هر چه که
کامیاب و در هر چه که

و وجع الحنجره من غشاقه و كثره الكلام باطل الحال
 حوض و نه و مطلق آیه بسیار دارد و آن حوض چنانکه اخبار کثیره
 بر آن دلالت نماید در عین قیاس و صاحب اختیار آن مالک
 باستحقاق امر خلافت و اماست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه خواهد بود که در میان خود از آن مسیحا و کاسیه و غمنا
 خشک لب و کلام دوستان آن عرض جنت مای خواهد نمود و
 اخبار کثایر بهر هزارین شهادت میدهد و اکثر اخبار ناظم
 از صفات و خصوصیات آن که عظیم در این فصد و نظم آورده
 در احادیثی که نقل شده اند که است لهذا بعضی از اخبار که
 مصدق قول او و بقراین مطلق که از جمله صفات است
 تواند بود در این اوراق یاد میشود از این عباس و است کرده اند که
 حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلوات الله علیه پس از آن
 فرمود که این از حضرت من فرمود که در بیست که جاری میشود از هر
 شوقی که این عید ترست از شیر و شیرین تر از عسل و نه تر از
 مسکه و سکر بنفشه و جود است و باقی است و هر جان و کیمیا و
 خاکش شایسته و با بهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت
 دست به پای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و گوشت او را

کعبه بنی هاشم در حوض و غشاقه
 حوض را در میان و آنجا
 را بنی هاشم است که
 هر دو یکجا یکدوره

ازینست و از قوا و دوستان و یاران و هم از این عباس و است
 کرده اند که حضرت رسول صلوات الله علیه از فرمود که حق تعالی من
 عطا کرده است نهی در آسمان که بجای آن در زیر عرش است
 و بران هزار هزار قصر است خشتی از طلا و خشتی از نقره و کیمیا
 از نقره است و سکر بنفشه و شیرین تر از عسل و نه تر از عسل
 و این بهر بیست از برای استن از هر چیز و شایسته است قول حق تعالی
 انا اعطینا ان الکوکب و هم از این عباس و است کرده اند که هر یک از این
 سون نازند رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر سینه او برود و در چشم
 کند یا رسول الله که هر که خدای تعالی تو عطا کرده چه نیست و هر که
 نه نیست چه نیست از شیر و عید تر و از شیرین تر و در کارش قیاس
 هست از هر و از هر و باقی است و در شوق و در آن هزار هزار چه کند که
 کرده اند داشته باشند مانند کوه های شتران خراسانی که خدای تعالی
 چه بسیار یکست از مرغان و نه و در بخار و خبر هم را به نیکو آفاقها
 کنند و با این رسول الله و هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب آشامد
 باز کرد و بخوردی حق تعالی و هم از این عباس و است کرده اند که هر یک از این
 خدای تعالی انا اعطینا ان الکوکب که در زیر عرش است که بخواند و در زیر
 هفتاد هزار فرسخ است آسمان سفید ترست از شیر و شیرین ترست از عسل

کتابهای آن از فروردین بر جوی بافتن اختصاص داده است
 خدای تعالی بجهنم خود را و اهل بیت او را علیهم السلام بدون سایر انبیاء
 و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهل جهنم و زیارتی
 بکند کند او را حق و ناجی کند و حق را و خلیفه را بعد ازین
 علوی بن ابی طالب است که در ساقی حضرت دوست در یکصد روز از آن
 خود را آب میدهد و دستان خود را هر یک را آب میدهد و پیشانی
 خواهد بود و هرگز نباید بخوابد و هرگز نباید بخوابد از آن آب
 بعد هرگز نشسته نخواهد شد و تو خواهد کشید و هم از آن حضرت
 است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که زیارت
 با حضرت رسول خاتم بود و با هر خواهد بود و عزت بر سر حضرت کوش
 بکشد که اراده داشت باشد که با او باشد باید که خاک در پیش او بکشد
 بعد از آن دست که را را در قیامت شفاعتی خواهد بود و از برای اهل بیت
 شفاعتی خواهد بود و پس میگوید و بقیعت نماید یکدیگر را و لا تا
 کردن باز و حضرت دوستی که را دو و یکیم از آن دشمنان خود را آب
 میدهد از آن دوستان و شیعیان خود را و هر که یک شریک از آن
 باشد هرگز بعد از آن نشسته نمیشود و حضرت امام حسن و در آن

و هر که از آن
 شریک از آن
 باشد هرگز
 بعد از آن
 نشسته
 نمیشود

و در هر روز از بهشت یکی از چهل و نهم و یکی از چهل و نهم
 کتابهایش از عتقان روید است و سنگین از او و از او باقی
 مانده حضرت کزشت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
 کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از صبح تا که از او در پیش
 شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفتند ای علی از چه بود
 که میبینم که فلان گفته ترا گفت یا رسول الله رسیدم بر جناحی در بهشت
 بر رفتم در میان رودخانه و یافتیم آب پس چون بر گشتم ساقیها
 کرد مرا که با امیر المؤمنین در این باغچه شدم تا که دیدم که بر بوی انا
 حاضر است بر غسل کردم پس گفت رسول خدا که با علی اما از ساقی
 بر چربش علیهم السلام بود و آن آب آن نری بود که از آن کوشی بگویند
 و از ده هزار درخت بهتر که هر درختی برسد و شست و شست
 پس چون اهل بهشت میل طرب و شادی نمایند و بادی بر میخیزد
 درختی و هیچ شاخه نماند که آنکه از شیرین تر از دیگری باشد و اگر
 چنین باشد که خدای تعالی فرستاده که هر یک از اهل بهشت باشد
 هر آینه میرد از شادی پس شیرینی آن امانها و این هر درخت
 عدلست و آن از برای صفت و از برای قوه و از برای طهارت و از
 و غایت از برای احدی و آن چیزی نیست که از نصیبی شکر و در آن

و هر که از آن
 شریک از آن
 باشد هرگز
 بعد از آن
 نشسته
 نمیشود

از این اوقایضی روایت شده که آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 رسیدند آن حضرت بر آن حضرت فرمود که بدستی که خوش اگر آمد نه
 خدای تعالی مرا آن و متصل داده مرا بر هر که پیش از من بود از انبیا
 و آن مابین الموضع است و آن بسیار از طرف بعد است
 آسمان روان شود در آن دو خلیج از آب آب آسمان میزدست
 و شیرین تر شد از عسل است که آن در دست و با قوت زین
 مشک از دست شکر گردیده است از جانب یزد و کاهن که
 وارد آن شود لای از است من مگر آنها که باک باشد دلهای ایشان
 از عقاید باطله و صفات ذمیه و صحیح باشد نه های ایشان و انبیاء
 کنندگان باشند و حق را بعد ازین که عظمی و اطاعت است که آنچه
 بایدشان داد آسا و نیدهد و آنچه بایدشان گرفت بدستوار
 نمیکند و معلوم بود که آن حضرت من کسی را که از شیعیان او نیست
 چنانکه در پیش صاحب جبرید از بیان شترهای خود میگفت
 که اگر از آن بیایدانند نشنیده میشود هرگز و شیخ این باب را از این
 عقال روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 من میگردانم از من سلیم و بهترم از من لا نکند من و از صیانی
 بهتر از صیاء بخیران و مراد از آنست که صاحب من که بر طریقت من

یکی از بزرگان است که
 مدبر آن فرزند است

بهر

نقیر با اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من ظاهر شده و از آن مائلا
 و ظاهر است از آن من مادرهای مؤمنانند و است من بهترین
 استناید و استیلا من از اتباع هر یک بخیران بیشترند در روز قیامت
 و هر کوفتی هست که هرگز آن مابین اصحابی شام و صغای نیست
 و در آن بر هر هاست بعد دستارهای آسمان و خلیف من بخیر
 در آن روز خلیف من در دنیا کنند او کیت یا رسول الله گفت تمام
 بسیدن و این مؤمنین و کولای مؤمنان بعد از من عظمی و اطاعت
 در میان خود را از آن حضرت آید دهد و دشمنان خود را از آن
 میرانند چنانکه شتر عزیب را از آب بر لید ببرد و فرود که هر که
 علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حسن و قوت
 میشود و در دار آخرت خواهد بود در درختین در بهشت و هر که دشمن
 دارد علی را در دار دنیا و آخرت می آید او کند در قیامت من او را
 بنیم و او را نهند و او را از جن من بر بایند و از جانب چپ من
 جهنم برید و بعضی از محدثین اهل سنت از این روایت
 نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا که از این
 عطا کرد است و آن نهریست در بهشت که طوطیان از این نهر
 مغرب و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن

نقیر است که در حدیث آمده که
 در حدیثی که از آن حضرت روایت شده که
 من از آن حضرت روایت کرده ام که

هرگز زواید نمیشود و بخاشاها از آن کسی که جان مرا بشکند
کمی که اهل بیت را بشکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
کرده است که علی که از شیعیان او نیست از آن دور کند و بشکند
از شیعیان که درین رعایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
که کسی که دل او بدر آید از برای صبیته او خالی میشود در وقت
مردن خود و کسی که دل او بدر نرود از رحمت کوثر بیزار شود
و کوثر فرج است و بدست یار او داده شود و کسی که از شیعیان
اندیشد تا قیامت خود را که بشکند از آنجا بجای دیگر رود ای شیعیان
از آن بدشمنی نباشند و هرگز نشسته نشود و بعد از آن که بشکند هرگز
و آن بدشمنی کافی نیست و بوی مشک و عطر و عسل شیرین
ترست و از سکون ترست و از آرزوی صاف ترست و از عزیزتر
ترست و از جنتی که نیست بر روی آید و بر نه های بهشت همه
میگذرد و بر روی سکرین مرلاید و باقی عاریت شود و در دوزخ
آن قدرها از آید از شمارهای آسمان هست و بوی خوشتر از آن است
راه احسان کرد و شیعیان و فدای آن از علایق و غیره از آنجا است
و کسی که از آن می کشد بر روی او و بر روی خوشی کشاید آنکه بگوید
چیزی که او را درین سوختن بشکند ازین بدل ازین چیزی که بشکند

کردن شیعیان

بدهد

بسیار است

او که

و که بن قوا از آنها ظاهر بود که از آن حوض برایش نشیند و هر روز که
بر صیبت می کشید و از شیعیان شاد کرد و در نظر کردن که بگوید
سید خدا از آن همه دوستان ما را اما بقدر محبت و مباحثه
از آن لذت ببرید و هر که محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود
و هر که از حضرت امیر المؤمنین حیدر علی است و در دست او
خواهد بود از جور و سخت و بی رحمت و بی ادب و بی احترامی
و در هم می کشد و دشمنان ما را با عصا بر یکی از ایشان کوبد و آنرا
بشمارد و این داشت حضرت فرماید بر وی و ای است او که با غیر
یا عثمان و از وی سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او کوبد اما
که کوبد از من بپای خود حضرت فرماید بر کرد و بر وی و ای که
که او را امام سیدان می و او را بر خلق ترجیح میدادی و می خواست
که بکشد شفاعت کند چون بهتر از خلق بود تو بهتر از خلق
شفاعتش ندهی و کوبد که بپای خود از شکلی فرماید که خدا شکو
تر از آن یاد کرد و اندر سمع گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که
نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک حوض نمیتوانند آمدن
از برای آنکه دروغ میگوید است از بسیاری از اعمال حقیر و چون
ما اهل بیت نزد او کوبد و می کشد تا نماند از او می کشد و تیراند

چیزی چند را که بر او بر آنها حیات می شود و دانست که این دنیا
اما اینها از برای محبت نبود و نه از برای خواهشی که نسبت داشته
باشد بلکه از برای بسیاری از امور و عبادت باطن خود و برای
خود و از برای آنچه مشغول است و در حقش غرض خود را بیان از یاد کردن
مردم اما او شایسته است و در حقش مستلزم نصیحت او است
و سادست نشان ایشان و مقدم داشتن او بر هر کس در این
اسباب نزدیک خویش می آید و محروم بر دیگران و در حقش تمام
عالیه را درایت می کند که چون در حق قیامت شود حق تعالی جمع کند
مردم را از اولین و آخرین در یک زمین هر آن و پاره های آن را
و اندک ایشان را در آن محبت ظاهر شد و یکدیگر و صفای ایشان را
شود و تمام اینها را در آنجا جمع خواهد نمود و آنست که طایفه
شود و آنها را از برای خداوند و در حقش بر کس و صدای بسیار
آهسته پس نادیده از چشم عریان که آنکه که گفتم به خبر از حق مردم
گرفتند و آنرا که بر آنکه که گفتم به خبر از حق مردم
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بر خبر خود در حق مردم
تأسی می شود و بعضی که طوطی می آید و این را از خبر خود و معذرت می آید
پس خبر را به المؤمنین صلوات الله علیه و آله و در اینها

و اینها را در حقش
و اینها را در حقش

بیشتر مردم را در حقش دهد که بگوید و بعضی که از آنکه که است
بیشتر است و بعضی را منع کند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دوستان ما اهل بیت را بسیار گناهان ایشان دور می کند و دیگران
مکرر می دهد و در کار اینها شیعیان علی را در حق تعالی مکرر را
نفسند و سوال کند که با چه سبب که بر توجیه حضرت که در حقش
نکردیم از برای جمیع شیعیان را در حقش علی که بنیم ایشان را بجانب
اهل بیت می بیند و منع می کند ایشان را که بر حوض و وارد شوند پس
حق تعالی فرماید که ایشان را توجیه می دهم و از گناهان ایشان در کلام
و حکمی که هم ایشان را به ایمان در توجیه می دهم و از آنکه که در حقش و از آنکه
در حوض و از ایشان را دارد که از ایندم و قبول کردیم شفاعت کرد ایشان
و که از آنکه که تر از این خبر حضرت امام عجلای علیه السلام بود که خبر
بسیار می رود که از آنکه که گناهان شوند و از آنکه که از آنکه که
پس از آنکه که از آنکه که اعتقاد با ما است داشته باشد و از دوستان
ما باشد در حوض را داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود
تا بعد از حدیث شریف که در آنجا می بیند و از آنکه که از آنکه که
و بعد از آنکه که از آنکه که از آنکه که از آنکه که از آنکه که از آنکه که
قد را که گناهان در حقش در حقش توجیهات می آید و الله اعلم

مقام در عرض قیامت و در دوران حوض اکرامت جمعیت از نباتات

...

کلام است که آن سامی عثمان مراد باشد اما وجه تسمیه است همانا سامی را
 خفا و دار و ستاد با این اعتبار بوده باشد که در بعضی ایام که کوه باشد
 است و در بعضی ایام که در داخل نژاده داشته و در بعضی ایام
 در میان رایت هم رایتان واقع شده و در بعضی ایام هانان
 و یابین و در رایت بی کلفت حمل بر عثمان میتوان نمود اما در بعضی
 رولات هانان بر ایدر عبد الله قنبره و در بعضی رولات
 ابو موسی اشعری یکی از جمله رایت شمره شده و در بعضی رایت سامی
 و در یافت و با یوسف و غیره و کلام ناظم چندین احتمال میتواند
 داشت و تعیین مراد میتوان نمود و چیزی که در این باب برسد
 معلوم نیست که بجهت عبارت بوده لیکن رعایت مناسبت مقتضی
 است که از حمل آن بر مراد باشد و از فرعون و مراد آنکه حمل فرعون
 هر دو وصف آن یک باشد و سامی و وصف عمر و فضل و صف عثمان
 بوده باشد و وجه مناسبت نسبت سامی به عمر ظاهر است و در بعضی
 نیز وارد شده که مراد آنکه سامی با عمر جهات حمل و مخالفت
 حضرت فرعون بود آن به تخیل و تسلیه خلافت آن یک و مخالفت
 صاحب نژاد فرعون و عثمان به وصف فضل معروف بوده و از این جهت
 در مقام مذکور میگویند و از نهایت فضل نموده اند که او گفته

اندر کلام الله تعالی که بعضی کتب در فضل الهی که در فضل با
 و فضل معنی کشتار و در بعضی کتب آن نام شخصی یهودی نیز بوده که
 در بعضی کتب یهودی و مسلمان شده بوده و بعضی گفته اند که نام
 رایت باشد از اهل صرا اهل صفاهان بوده و وجه تسمیه آن همانا
 است با اعتبار حق با اعتبار شاه بنی صوری یا معنی کشتار یا آنکه
 یهودی یا آنکه در رایت باشد خواهد بود و وجه تسمیه عمر و عثمان هر دو
 میتوان بود زیرا که خبر معنی و با است که بحمل و کوه و در بعضی
 و عمر و عثمان در بعضی کتب شده و وجه تسمیه آن همانا
 دارد و آنکه که صاحب این چهارم است بحمل بر کوه و خوار باشد
 بود و وجه تسمیه این مناسبت است که گفته اند که این سخن تواند شد که
 میتا و را بجوی فوجیه فایم که رایت یک رایتها از آن مراد باشد
 و از خبر عمر و ان فضل عثمان و از آنکه مراد که در خارج مخرج شود که
 چهار رایت با این نام شود و از این احتمال بعضی حدیثی گفته اند که
 و در بعضی کتب نیز گفته اند که رایت که رایتها
 رایت است که منسوب به حمل و از کسی که بن فرعون و بن سامی
 است معنی رایتان هر دو جنبی دارد و هر چند صاحب این کتب
 که بنابرین فرعون و سامی هر دو وصف را داشته اند که رایتها را

مفهوم شود

مراد باشد



دوستی کند هر چند محصیت من کرده باشد و رحم میکند کسی را که او
 دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من نکند و حضرت رسول فرمود
 که جبرئیل در روز قیامت بنده من خواهد آمد و او را حمد و ثناء
 شغلا دارد و که هر یک و سبع تا از آفتاب ماه است و تکریم می کند
 رضوان و خوش روی خدا است ما بنم بر نری از نه های قدس
 در یکیم آن علم را و یوم علی بن ابی طالب بر هر چه است گفت
 یا رسول الله چگونه طاعت بر داشتن آن علم دارد که خدا و شفا
 و هر شفا بر کز از آفتاب و ماه است حضرت در غضب و فرمود
 که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند و مثل
 قوت جبرئیل و انوار مثل نور آدم و از علم مثل علم رضوان و از حکما
 مثل حال یوسف و از صدان و دین صدای او و اگر آن بود که
 دارد و خطیب اهل بهشت هر آن علی را مثل جوت او میداد
 و علی اول کسیت که از چشمه بسبیل و نخیل می شاد و علی و
 شیعیان او را از خدا تر تقویت که از آن می کنند از این دنیا
 و ایندگان و در صبا از لد رحلت حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارد که جمیع
 خلایق آنرا ببینند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بآن منبر ایستاد

و ازین

و از جانب راست او ملکی ایستاده اند که کدکای کرده و خلایق این عالم
 او را طاعت داخل بهشت میکند هر که از این خواهد و از جانب چپ
 ملکی ایستاده اند که کدکای کرده و خلایق این عالم را از این طاعت
 داخل جهنم میکند هر که از خواهد و عیاشی روایت کرده است که
 بعد از قیامت خود از جانب راست عرش منبری ایستاد که کسیت
 باید داشت باشد و علی بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
 و آن منبر ایستاده و در خلایق را بر او عرض کند هر که ایستاد که شفا
 اوست و داخل بهشت کند و هر که ایستاد که شفا و داخل جهنم کند
 و تفسیر این در کتاب خداست میفرماید که هر که ایستاد که شفا
 بسید خدا عمل شمارد و سول او و مؤمنان و مؤمنان و مؤمنان و مؤمنان
 و اما ما را از در تین او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت
 کرده اند در تفسیر قول حق تعالی العیاشی و جهنم کل کفار عید که خطا
 با حق و طاعت صلوات الله علیه و یا عیسی بن دینار در جهنم هر دنیا
 کفران گفته معاندان و از آن عشر حسن و صالح و دیگران روایت
 کرده اند که این چنین نازل شده است العیاشی اهل دنیا و جهنم کل
 کفار و عیاشی و در تفسیر این از حضرت صادق علیه السلام
 روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که

و علی بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام و از آن حضرت
 روایت کرده است که هر که ایستاد که شفا
 اوست و داخل بهشت کند و هر که ایستاد که شفا
 اوست و داخل جهنم کند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سید

صاحب بحر بنشینم و حق تعالی ثنا کند برین و ثنا کند برین ملائکه و
 ثنا کند برین چهارپایان و دوپایان او و ثنا کند برین استهای
 ثابت پس ثنا کند بنادی از بنان عرش که ای و خلاق
 برین آید دیدهای خود را تا داخل دفتر حبیب خدا شد بدی
 قصر خود بر داخل دفتر من بگذرد و وجه بنوشیده باشد
 و هتا در اسویه بر دیوار و دیو چون بدر قصر خود رسد
 حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین پیش از ایستاده
 باشد پس حضرت امام حسن گوید که این کیست که بدین برادر
 مفت کرات بدرق او را کشند و سرش را جدا کردند پس
 از جانب حق تعالی آید رسد که ای دفتر حبیب خدا ای دفتر حبیب
 از برای این بنوردم آنچه است بدرق نسبت بیک گوشه تو کرد و اندک
 دفتر و کرد و ام من دفتر از برای عیب تو که نظر کنم در مجلس
 سیدکان داخل بهشت شود و غفران تو و شیعیان تو و هر که
 احسان نسبت بشمارد که باشد از عزیز شیعیان و بر حق تعالی همه
 اینان داخل بهشت گردانند چنانکه مشعل مجلس عبادش و در
 سخن حق تعالی که در خوان ایشان نموده است که همچون من
 آنکه هر چه آتش است آتش من خالودن و من اینان را بدو می آید

درین دعوت بیان صدق اوست حضرت امیر المؤمنین صاحب الزمان
سید المرسلین حیدر کرامتیم حجت الاسلام و الشیعیان از سوی اهل
الایمان و حضرت سید الشریحان و استادان و فرزانگان و بزرگان
جانب پروردگار خود و بعد از آن کرده شیعیان از انجمن و میانه
منع نموده و صدق و امان و ابدان عقلیه و غلبه را نایب و زوال و امان
بنوی که آنها نیز بحکم ابراهیم و یسایعین علی العزیز از انجمن و میانه
نیز مستند است و چون از اهل ظاهر و باطن است پس باید که در
و هجوم مخالفان و شبهه فانیان و مخالفان و غلبه و غلبه و غلبه
دراز شود و در مذکرات و تفسیر چون زبان انجمن و انجمن
تشریف مضطرب و جریح و اهل قلوب و دله و دله و دله و دله
و الکافی و المؤمنین حضرت طایف و یکتا و طایف و طایف و طایف
کبری و طایف و طایف و طایف و طایف و طایف و طایف و طایف و طایف

[illegible]

درین عهد همایونی
و نهال دولت اهل ظلام چون
بد مجنون در نشو و نماست
و نهال جان بحیثیت امانت
و نهال جان بحیثیت امانت
و نهال جان بحیثیت امانت

روای نضران ایراکه کبرایسته

نموده و دانشای آن عقربیت تا حیاتی دارد و از زبان جان پزبان
 حال با تقدیر و جود حیات و نظیر در ریهای اعضای و از این
 اعاده حیات بعد از آن عقوبت چون زنگه که در آن مدح شما
 معبر اید و لکشت واری از اعضا و سقطه او اشاره و مدح و
 نگاری قطعه و حرمیناید و تغییر لکشت از قطعات و نیز از اعضا
 این دو اعتبار طالی از مناسبی نیست و ظاهر آنست که لفظ کم در
 ما حکم خطاب باشد اهل بیت که بفرموده مقام معلوت یا عتبات
 حضرت مولای مومنین و خطای بیغیر جمع برای تعظیم بوده باشد
 و اگر چه بعد از این بیانات ذکر آنحضرت بلفظ غایب و ظاهر است
 اقتضای نبود که در خطاب چنان باشد و ما و صر که در بعضی مدح
 گویند او را و ما و هم از این تعظیم یعنی مدح ایشان لیکن کلام
 از اسلوب غیبیست و خطای نقل نموده بیجهت لذت نکالند و باطن
 و در نظر داشتن آنحضرت که او را از این چنان داشت و توجیه لغات
 و نکات دیگر که مقام آنحضرت را که آنها نیست و این شیوه را در اصطلاح
 اهل عربیت لغات میگویند و احتمال دارد که خطاب بشیعه باشد
 که در بیت پیش گفته شد و بیارینا احتمال اولی آنست که معنی آنحضرت
 بپایان کنیم که هر چه مدح گویند ایت در میان شما ای که همیشه و مراد

مدح مدح اهل بیت و در آنجا که کلامی بطریق صحیح است
 یعنی طبعی و در حالت در میان اهل صفا و هر چند آن مردم از غیر
 اهل صفا باشند و این بیت در بعضی نسخها خاتمه ایست
 و در بعضی نسخها بیت دیگر بعد از این نوشته شده و آن اینست
 و بعد از احوال المصطفی و صفتی محدثه الاصلح
 ظاهر است که اختتام این بیت بخت نظام که شملت بر صوفی و برینند
 امام و همتای آن نهال برومند و در حجلالت و اختتام آنست
 بمقام مدحت که از این ارفقیست و این خطاب به معنی قصد نیست
 یعنی بعد از استماع این آیات مشغول شوید بصلوات که از جمله تعابدا
 و تمجید این بزرگواران نموده که در آن موقع تحسین و تکریم است
 بعد از استماع خصلت بصلوات بنویسید یا آنکه چون تعارف است که
 هنگام دیدن یا شنیدن امری که بیدر صلات و بپایان جاری میشود
 بجهت شکر و تحسین اشعار خود گفته باشد که بعد از استماع آنها صلوات
 بنویسید یا آنکه بعد از استماع این آیات و دانستن مضامین آنها
 که دلالت دارد بر فضل حضرت مصطفی و توفیق صلوات قطعه یا
 صلوات بنویسید و بشان اعتبار صلوات فرستادن نزد استماع

این بیت در بعضی نسخها خاتمه ایست
 و در بعضی نسخها بیت دیگر بعد از این نوشته شده و آن اینست
 و بعد از احوال المصطفی و صفتی محدثه الاصلح
 ظاهر است که اختتام این بیت بخت نظام که شملت بر صوفی و برینند
 امام و همتای آن نهال برومند و در حجلالت و اختتام آنست
 بمقام مدحت که از این ارفقیست و این خطاب به معنی قصد نیست
 یعنی بعد از استماع این آیات مشغول شوید بصلوات که از جمله تعابدا
 و تمجید این بزرگواران نموده که در آن موقع تحسین و تکریم است
 بعد از استماع خصلت بصلوات بنویسید یا آنکه چون تعارف است که
 هنگام دیدن یا شنیدن امری که بیدر صلات و بپایان جاری میشود
 بجهت شکر و تحسین اشعار خود گفته باشد که بعد از استماع آنها صلوات
 بنویسید یا آنکه بعد از استماع این آیات و دانستن مضامین آنها
 که دلالت دارد بر فضل حضرت مصطفی و توفیق صلوات قطعه یا
 صلوات بنویسید و بشان اعتبار صلوات فرستادن نزد استماع

انوار عظیم را باعتبار اظہار علی شان و رخصت مکان ایشان که شسته
 از آن درین اسباب بیان شده و پیوسته نیست که ظاهر مقام سعادت
 جویی و حسن خانه کلام متفق آن بود که ناظم خرد صلوات و فرستند
 نازک و بیکر از صلوات ماسر دارد و اگر چه بعضی که مذکور شد و فی الجمله
 و حسن این اسلوب بتواند بود اما جهت ترجیح این طریق بتوان
 گفت که چون در قرآن مجید دارد شد که ان الله وسع الکونین
صلی الله علیه و آله الذین اسلموا علیک و اسلموا علیکم تا اتمام سعادت
 طلب خلاست که ضمن این کتب را بیا داهل بایان آورد و در قرآن
 جلکی خود را شریک گرداند لهذا انفعلی اهل زمان دانست که خود
 بنیهای صلوات فرستند و ظاهر حال اهل کمال دانست که اول خود
 بهمتون و عظم علمند و بعد از آن بهر عظم دیگران برود و از دست
 این مقال باشد و عظمی که در فائده عصیان نشود استیکر الیک
 با آنکه بعد از ذکر نام نامی آن جناب صلوات بر او واجب و تر از این و از
 از دست بعد است پس اگر چه خود نیز صلوات فرستاد اما کفایت سعادت
 اختتام و حسن خانه کلام بر وجه اتم از وصول و یافتن کلام
 ناظم صلوات بر پیروی و اتمام و شرح آن برفیق مقتضای مقام
 معین الله محتاج نظام بذریقت طلبا محل الحاجة به ذکر حدیثی درین

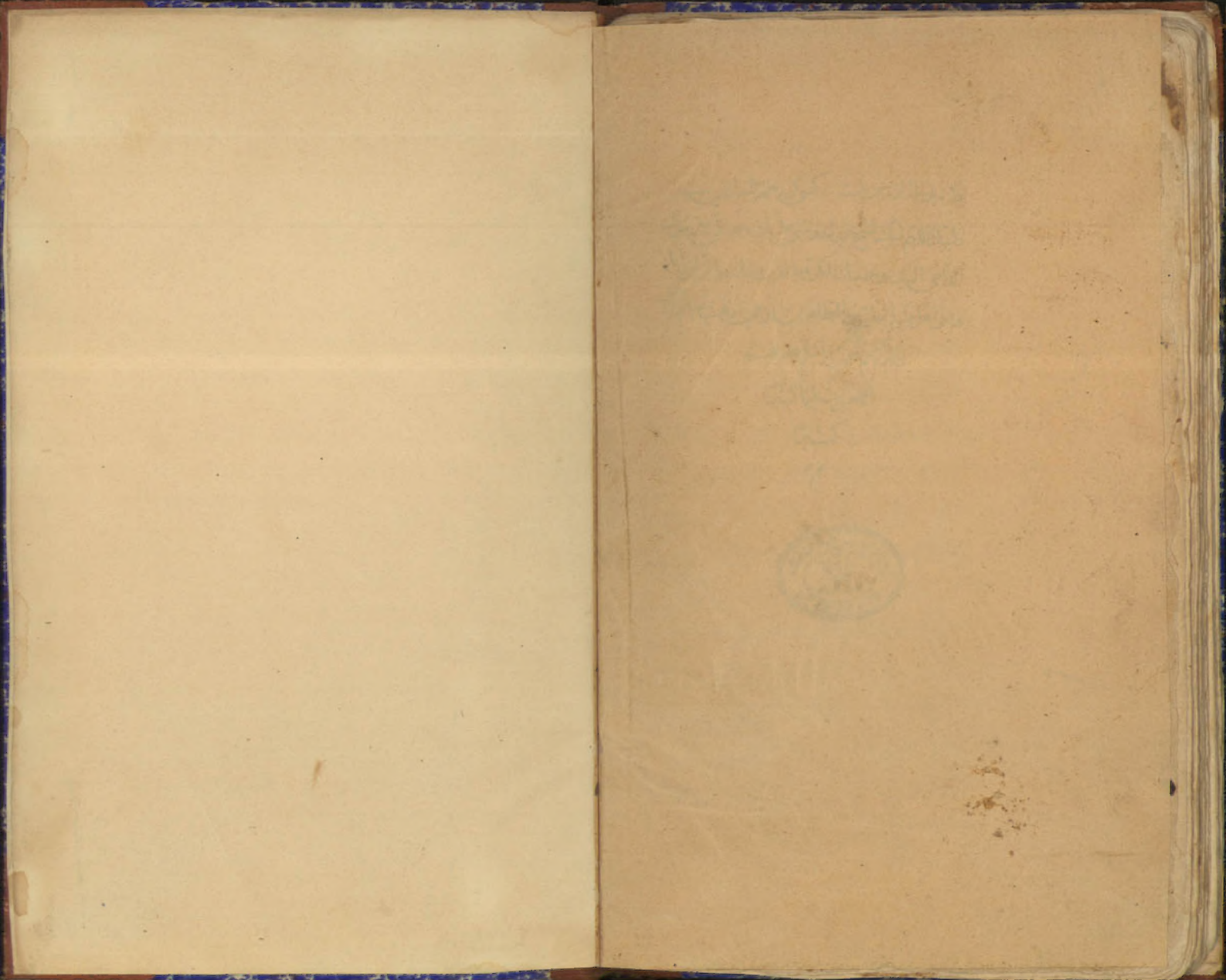
منقول

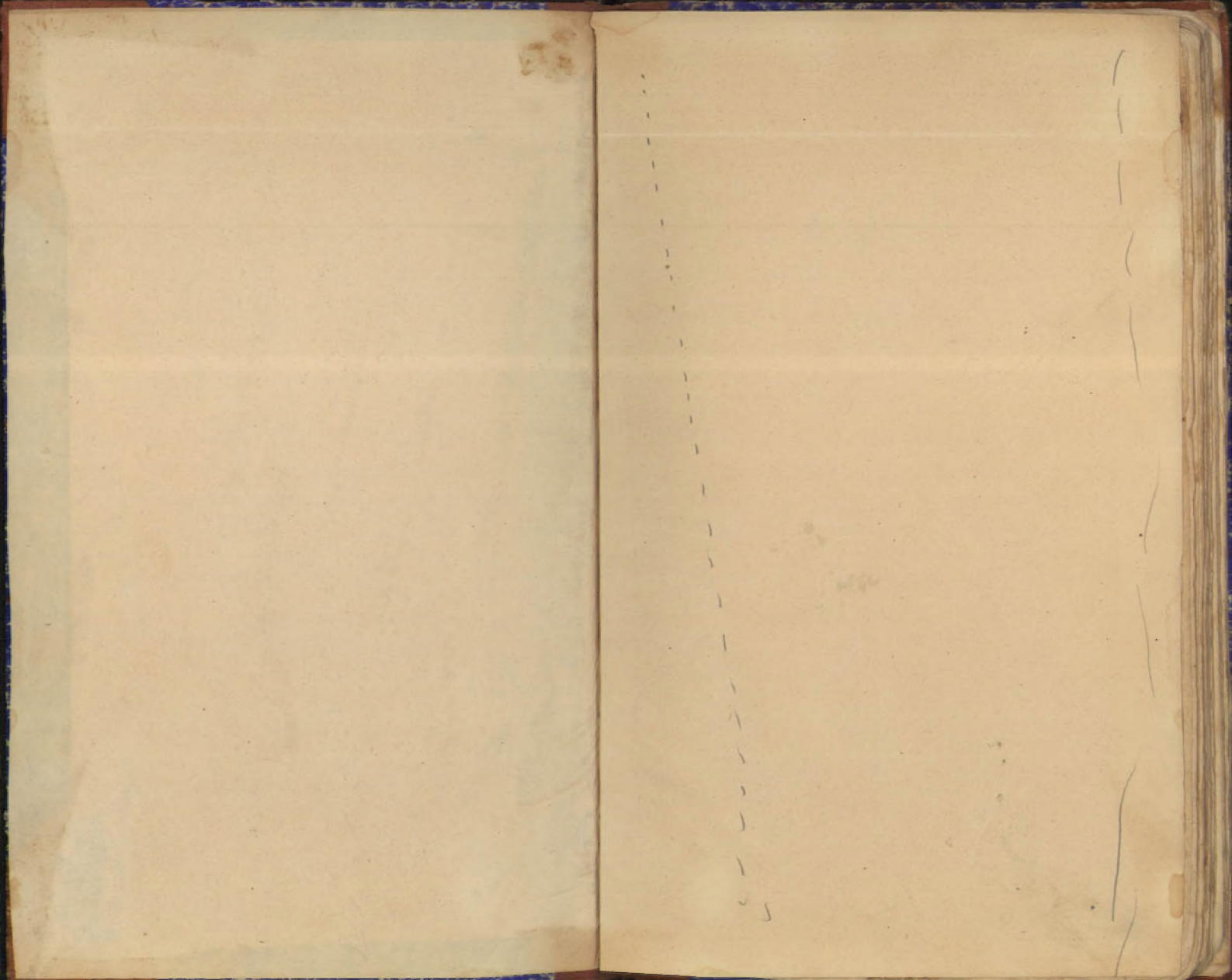
متفق با وصلوات بر پیروی آن خانه شرح را ترین میبدهد از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که در فضیله آن که ان الله وسع الکونین
صلی الله علیه و آله الذین اسلموا علیک و اسلموا علیکم تا اتمام سعادت
 نازک و بیکر از صلوات ماسر دارد و اگر چه بعضی که مذکور شد و فی الجمله
 و حسن این اسلوب بتواند بود اما جهت ترجیح این طریق بتوان
 گفت که چون در قرآن مجید دارد شد که ان الله وسع الکونین
صلی الله علیه و آله الذین اسلموا علیک و اسلموا علیکم تا اتمام سعادت
 طلب خلاست که ضمن این کتب را بیا داهل بایان آورد و در قرآن
 جلکی خود را شریک گرداند لهذا انفعلی اهل زمان دانست که خود
 بنیهای صلوات فرستند و ظاهر حال اهل کمال دانست که اول خود
 بهمتون و عظم علمند و بعد از آن بهر عظم دیگران برود و از دست
 این مقال باشد و عظمی که در فائده عصیان نشود استیکر الیک
 با آنکه بعد از ذکر نام نامی آن جناب صلوات بر او واجب و تر از این و از
 از دست بعد است پس اگر چه خود نیز صلوات فرستاد اما کفایت سعادت
 اختتام و حسن خانه کلام بر وجه اتم از وصول و یافتن کلام
 ناظم صلوات بر پیروی و اتمام و شرح آن برفیق مقتضای مقام
 معین الله محتاج نظام بذریقت طلبا محل الحاجة به ذکر حدیثی درین

حدیثی از امام
 جعفر صادق علیه السلام
 روایت شده که
 در فضیله آن که
 ان الله وسع الکونین
 صلی الله علیه و آله
 الذین اسلموا علیک
 و اسلموا علیکم
 تا اتمام سعادت

ذكره ونيان از عزت هـ كوكب رحمة العالمين است هـ
 فليتك اللهم ليك تسبيح محمد وفتح عليك وصلي على رسلك
 الداعي اليك وجيبك المكرم بالقرآن منك والقرآن اليك
 وعلى اهل بيته الطيبين الطاهرين الذين اذهب عنهم الغم
 وطهم نظيرهم وسلم عليهم
 اجمعين تسليما كثيرا
 كثيرا
 آمين







خطی
۴